

## سبک تاریخی در قصص قرآن

واژه‌ها و اصطلاحات تاریخ و تمدن :

قصص : فاقصص القصص لعلمهم يتفكرون<sup>۱</sup>

قصص بمعنی پی‌جویی، پی‌گیری، دنبال کردن چیزی برای یافتن، بدنبال حقیقت و واقعیتی بودن و آنرا تعقیب کردن و بدان رسیدن است. و نیز بمعنی جستن و کشف کردن، پیدا کردن گم‌شده، معلوم کردن مجهول آمده‌است. هم‌چنین گفته‌اند قصص دنبال جای پای را گرفتن و رفتن، رد پای را دنبال کردن، خبر را دنبال نمودن تا به‌کنه و واقعیت آن رسیدن است. این واژه و مشتقات آن چندین بار در قرآن ذکر شده‌است.<sup>۲</sup>

حدیث : هل انیک حدیث مؤسسی<sup>۳</sup> نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حدیث را بمعنی سخن نو. حرف یا فعل تازه، برداشت و تأویل نوین، نوآوری، پدید آوردن چیزی که یا نبوده یا بصورت و شکل نو نبوده‌است گفته‌اند.

۱- اعراف ۱۷۶.

۲- قصص - قص - تقصص - نقصص - تقصص - بقص<sup>۴</sup> در سوره‌های اعراف ۱۷۶،

قصص ۲۵، یوسف ۵، اعراف ۱۰۱، مؤمن ۷۸، نمل ۷۶.

۳- نازعات ۱۵ - حدیث در چندین مورد دیگر از جمله برای سرگذشت حضرت ابراهیم،

داستان قوم ثمود، فرعون اصطلاحاً به‌کار رفته‌است (الذاریات ۲۴، بروج ۱۷، کهف ۶).

حدیث از خلق و خلاقیت‌ها سخن می‌گوید و آنگاه که بجای تاریخ بکار می‌رود و نمایانگر نوآوری در تاریخ است خواه بلحاظ حادثه باشد، خواه بلحاظ سبک و طرح مسائل تاریخی.

بدیهی است سرگذشتهای تاریخی قرآن از جمله تاریخ لوط و ابراهیم و موسی و فرعون و سرگذشت عاد و ثمود و داستان اصحاب کهف و قوم یهود و اقوام دیگری که قرآن از آنها نام می‌برد قبلاً در اذهان بوده است منتهی این قرآن بود که درباره آن شخصیت‌ها و اقوام تازه‌ترین و نوترین خبر درست را «حدیث» در این باره طرح نمود که هم بلحاظ نقد و تحلیل تازه بود و هم بلحاظ سبک و شیوه بدیع.

**نبأ: الم یانکم (نبأ) الذین من قبلم قوم نوح و عاد و ثمود:**

واژه دیگری را که قرآن اصطلاحاً برای تاریخ بکار می‌گیرد «نبأ» میباشد. نبأ بمعنی خبر آمده است منتهی هر خبری را نبأ نگویند. نبأ خبری را گویند که دارای سه صفت باشد «از کذب بری باشد» «متواتر بوده» «مرجع آن خدا و رسول باشد».

بکار گرفتن کلمه «نبأ» بجای تاریخ دارای حکمت دیگر نیز هست که تاریخ از آن محروم است و آن اینکه: نبأ خبری را گویند که دارای فایده عظیم و بزرگ باشد، آنچنان فایده‌ای که ایجاد علم کند. بنابراین نبأ یک خبر معمولی نیست بلکه خبری است موثق که حق خبر را آنچنانکه هست بی‌کم و کاست ادا کند و از کذب و اغراق و افسانه مصون باشد. خبری که به مرحله علم رسیده. ظن قوی را در انسان حاصل نموده. ذهن را از حدس و گمان و فرض پاک نماید.

جا دارد قبل از ورود به مباحث اصلی‌تر اشاره کنیم که چرا قرآن برخلاف ما

۴- ابراهیم ۹ نبأ نیز بعنوان سرگذشت و خبر و تاریخ اقوام پیشین چندین بار از جمله شعرا

۶۵ قصص ۳ یونس ۷۱ استعمال شده است.

فارسی‌زبانان، اعراب و اروپائیان واژه‌ها و اصطلاحات مستعمل برای تاریخ و تمدن را بکار نمی‌برد؟

باید اذعان کرد که بلحاظ «فقه اللغة Philologie» هیچیک از واژه‌هایی که برای این منظور در زبانهای مذکور استفاده می‌شود نه‌توان و غنای کافی برای تحمل بار علمی این واژه‌ها را دارد و نه گنجایش و ظرفیت پذیرش بار محتوایی این دو علم را.

### عمران :

اصطلاح عمران برای تمدن در قرآن تحت عبارات و اصطلاحات ذیل آمده است: «عمروا» «... كانوا اشد منهم قوة واثاروا الارض وعمروها» و در مورد دوم «اکثر مما عمروها...»<sup>۱</sup> که دقیقاً منظور عموم تمدن‌ها میباشد اما در مورد دیگر بهمین مفهوم اما با فلسفه و منظور دیگر: «استعمرکم» «هو الذی انشاکم فی الارض و استعمرکم»<sup>۲</sup> بکار رفته است.

عمران از ریشه «عَمَرَ Amr» بمعنی ساکن بودن در جایی، معاشرت با کسی، مترقی شدن و کشاورزی است. عمران به معنی آباد کردن و عمارت کردن است. عمران تمامی پیشرفته‌ها و توفیقات و ترقیات حاصله از رشد علم و صنعت و اقتصاد و هنر است. بنابراین صرف حضور در شهر عمران نیست و اگر بتوانیم آیه فوق را به دو بخش کنیم یکی بخش «انشاء» «پدید آمدن» و دوم «استعمر» در واقع جمع شدن در شهر و زندگی کردن در یکجا و سکنی گزیدن بخش اول است که هیچگونه ارتباطی با عمران

۶۰۵- روم آیه ۹.

۷- هود آیه ۶۱ (در تفسیر المیزان در معنی عمران و عمارت چنین آمده است: عمارت عبارت از این است که زمین را به حالتی در آورند که برای بهره‌برداری از منافعی که از آن انتظار می‌رود شایستگی پیدا کند. مانند آماده کردن خانه برای سکنی و مسجد برای عبادت و کشت برای نرو و باغ برای چیدن میوه و گردش. (استعمار) یعنی خواستن آبادی. یعنی از انسان بخواهند که زمین را آباد و آماده بهره‌برداری از فوائد مطلوب آن کند» تفسیر المیزان ج ۲، ص ۱۷۶.

ندارد یعنی «انشاء» وسیله است برای «استعمار» و زمینه لازمه آن ونه خود آن اگر علی‌رغم حضور یافتن در شهر آن منظور که قیام به عمران و آبادی و تداوم و تکمیل آن است انجام نگردد نمیتوان نام تمدن بر شهر نشینی و لفظ تمدن بر شهر نشینان اطلاق نمود.

نکته‌ای دیگر که در آیه فوق قابل تأمل است این است که: در «انشاء» سخن از نشأت گرفتن انسان از خاک. پیداشدن، پرورش یافتن و تغذیه شدن از خاک، نسوج گرفتن از خاک را ناظر است. زندگی معمولی بسیاری از اقوامی که هم‌چنان این راه و این نوع معیشت را بدون تحول بنیادی در زمین و انقلاب در معیشت ادامه می‌دهند. سر بار خاکند و باندازه حیوانات دیگر از آن بهره جسته با آن رابطه دارند در حالیکه خداوند به انسان بدین لحاظ خلافت بخشید و مقدمات زندگی او را فراهم آورد تا زمین را آبادان سازد و به عمران که دگرگونی زمین در همه ابعاد است دست یازد و انگار آیه می‌خواهد بگوید که انسانیت در گرو مدنیت است و بنای کمال انسانی پایه پای مدنیت در رکاب، یکی جسم است و دیگر روح، یکی بیکراست و دیگر جان.

### تمدن و فرهنگ در زبان فارسی، عرب و اروپائی:

کلمه تمدن نیز بلحاظ فیلولوژی و واژه‌شناسی همچون «تاریخ» نه دارای غنا و محتوای کافی برای رساندن معنای عمیق تمدن است نه گنجایش و ظرفیت بارتمدن را بلحاظ مفهوم دارد و نه به‌تنهایی می‌تواند گویای برداشتی باشد که ملت‌ها از این کلمه دارند هیچیک از واژه‌هایی که معمولاً ما فارسی‌زبانان، اعراب و اروپائیان برای رساندن تمدن اصطلاح می‌کنیم کلمات کاملی نیست و جز بخشی از مفهوم تمدن را دربر نمی‌گیرد و مهم‌تر از همه اینکه تمدن که یک حالت پویایی و استمرار را باید در خود برای یک مقطع زمانی داشته باشد در هیچیک از اصطلاحات مستعمل به‌چشم نمی‌خورد.



## تمدن . حضارت :

درفارسی ما غالباً کلمه تمدن را استعمال می‌کنیم که به معنی دریکجا ماندن، مقیم شدن، شهرنشینی است . یعنی شهرنشینی را که مقدمه تمدن است و صرفاً میتواند زمینه برای شروع تمدن باشد بجای کل تمدن بکار گرفته ایم درحالیکه شهرنشینی هرگز ملاک تمدن بودن یا متمدن شدن نیست . همچنانکه مثلاً سرگوسفند «رأس» را که جزئی از گوسفند است گرفته به کل گوسفند اطلاق می‌کنند .

حضارت عیناً همان معنی تمدن را دارد در قاموس عرب گفته شده است «الحضارة : الإقامة فی الحضرة، التمدن الحضری خلاف البدوی<sup>۸</sup>» «حضارت: شهرنشینی و اقامت در شهر «تمدن» است و بمعنی شهری برخلاف بدوی». ابن خلدون واضح علم تاریخ و جامعه‌شناسی حضارت را در همین معنا بکار برده است . حضارت از نظر گاه او «شهریگری» به خوی و اخلاق و آداب شهریان درآمدن، تپ شهری گرفتن و به تجمل و لوکس خو گرفتن اراده می‌شود .

حضارت از ریشه «حضر» نقیض غیبت است . در لسان العرب مشتقات آن «حضر» «یحضر» «حضورا» و «حضارة» آمده است . در همین فرهنگ «الحضارة» بمعنی اقامت در شهر گفته شده و از این جهت حضارت گفته اند که اهل آن در شهر مسکن گزیده و برخلاف بادیه نشینان و روستا نشینان در شهر استقرار یافته اند<sup>۹</sup> . ابن خلدون هم چنانکه ذکر شد حضارت را بمعنی تمدن استعمال نکرده بلکه حضارت بر صفت معینی از حیات شهری دلالت دارد .

دانشمندان و علمای اجتماع عرب «حضارت» و «مدنیت» را معمولاً بیک مفهوم بکار گرفته و از آن معنی واحدی استفاده می‌کنند هم چنانکه متفکرین غربی

۸- المنجد چاپ دارالشرق بیروت ص ۱۳۸ .

۹- لسان العرب ؟ چاپ دارصادر بیروت ماده حضر .

واژه‌هایی چون فرهنگ « Culture » و تمدن « Civilisation » را بمعنی واحد استعمال می‌کنند گرچه بعضی دیگر بین این دو تفاوت قائل شده فرهنگ را بیشتر جنبه‌های معنوی انسان و جامعه و تمدن را به جنبه‌های مادی اطلاق می‌کنند عبارت دیگر فرهنگ در ماست و تمدن در ابزار و وسائل ما. بعضی از متفکرین عرب حضرات را بمعنی فرهنگ گرفته گفته‌اند: « فنون، آداب و رسوم، دین و اخلاق «حضارت» و سیاست، اقتصاد و تکنولوژی «مدنیت» است<sup>۱۰</sup>».

اما بعضی دیگر فقط بُعد فکری حضارت را فرهنگ گفته‌اند:  
«فرهنگ بر جنبه فکری حضارت دلالت دارد<sup>۱۱</sup>».

در لسان العرب نیز فرهنگ «الثقافة» بیشتر جنبه فکری و معنوی دارد:

«تَقَفُ الشَّيْءُ ثِقْفًا وَثِقَافًا وَتَقَوْفُهُ «حَدَقَتْهُ». رَجُلٌ ثَقِفٌ وَثِقِفٌ وَتَقِفٌ»:

«حاذق» فهم<sup>۱۲</sup>. در لاروس فرهنگ تقریباً بهمان معانی «الثقافة» عربی است و در برگیرنده جنبه‌های معنوی و فکری است: «مجموعه دانش مکتسب» «معرفت» «دانش» «تشکیلات و نظام اجتماعی و مذهبی».

«تجلیات فکری هنری مشخصه يك جامعه<sup>۱۳</sup>».

### تمدن در زبان اروپایی:

در زبان اروپایی واژه‌هایی که بدین منظور استفاده می‌شود دقیقاً دارای همان معنی و با همان ظرفیت و توان و بار محتوایی است که در دو زبان فارسی و عرب واژه‌ها و مشتقات آن در دو زبان معروف اروپایی یعنی انگلیسی و فرانسه عبارتند از:

۱۰- دکتر محی‌الدین صابر. التخییر الحضاری و تنمية المجتمع ص ۴۱ به نقل از فی فلسفة الحضارة الاسلامیة دکتر عفت شرفاوی ص ۱۶.

۱۱- دکتر عفت شرفاوی. فی فلسفة الحضارة الاسلامیة ص ۱۶. چاپ دار النهضة العربیة.

۱۲- لسان العرب - مادة ثقف ج ۹. ص ۱۹ چاپ دار صادر بیروت.

۱۳- لاروس. مراجعه به واژه Culture.

«سیویلایزیشن Civilization» و «سیویلایزاسیون Civilisation» ، «سیویلایزد Civilized» و «سیویلایزه Civilisé» میباشد که دو واژه اول بمعنی تمدن و دو واژه آخر بمعنی متمدن است. هر دوی اینها از «سیویل Civil» یا از «سیتی City» یا «سیتته Cité» گرفته شده است که «سیویل Civile» بمعنی مدنی یا شهری و سیتی و سیتته بمعنی شهر است. بنابراین تمدن بمعنی شهرنشینی و متمدن یعنی شهرنشین که عیناً ضعفهایی را که قبلاً در مورد تمدن و متمدن در فارسی و حضارت و حضری ذکر شد بر واژههای اروپایی مستعمل برای تمدن مترتب است. گرچه دانشمندان در تعریف تمدن تعاریفی اینچنین گفته اند:

«تایلور Taylor»: تمدن عبارتست از کلیه اصول و قواعد مشتعل بر معارف عقیده، فن، اخلاق، قانون، تقالید اجتماعی و کلیه عاداتی است که فرد بعنوان عضوی از جامعه کسب کرده است<sup>۱۴</sup>.

«مجموعه مشخصات مشترك يك جامعه پیشرفته در زمینههای فکری، هنری، اخلاقی، مادی و...»<sup>۱۵</sup>.

اما همچنانکه در معنی تمدن در زبان فارسی آمد خود واژه «Civilization» اینچنین معنی و مفهومی را دربر ندارد و هرگز محتوی در قالب کلمه نمیگنجد بلکه این باری است که به کلمه سوار شده است و در واقع معانی فوق استنباطی است نه حقیقی.

قرآن برای تمدن هیچیک از کلمات فوق را چه در لفظ و چه در معنا بکار نمیبرد. واژه مصطلح در قرآن برای تمدن «عمران» است. حال با نگاهی به معنا و محتوای این کلمه از یکطرف و پویایی آن از طرف دیگر ملاحظه خواهد شد که شخصیت عمران با واژههای دوست خود در زبانهای فارسی، عربی و اروپایی بسیار متفاوت است.

۱۴- International Encyclopedia of Social Science. به نقل از فلسفه الحضارة الإسلامية،

دکتر شرفاوی ص ۱۱.

۱۵- لاروس. مراجعه به واژه Civilisation.

## تاریخ و علوم همقطار :

سرنوشت مظلومانه تاریخ در تاریخ موضوعی است که پس از ذکر مقدمه‌های کوتاه از آن به‌ذکر ماهیت، ابعاد و وجه‌های گونه‌گون تاریخ در قرآن و رفاقت و همراهی آن با علوم دیگر می‌پردازیم. اصولاً همچنانکه انسان فرد وجود ندارد و انسان جز با زندگی در جمع خود را نمی‌یابد و به‌اهداف و منویات انسانی خویش نمی‌رسد و در یک رابطه و همیاری و همکاری متقابل است که مجموعه افراد به زندگی خود معنی جهت و کمال می‌بخشند و انگار علم نیز چنین است که جز در رابطه مشترک با علوم دیگر و مساعدت به آنها و مساعدت گرفتن از آنها نمی‌تواند خود را اثبات کند و به موجودیت خویش آنگنانکه هست حیات بخشد. اما نکته‌ای که برای اهل تاریخ از این مقدمه کوتاه درخور تأمل است اینکه ما بعنوان متولیان علوم انسانی و اجتماعی هرگز نمیتوانیم مرزبندیهای اعتباری که بین این علوم بوجود آمده همواره معتبر بدانیم و تأثیر و تأثرات هر علم در دیگری یا روابط تنگاتنگ پدیده‌ای را با پدیده‌ای از نظر دورداشته باشیم به‌صرف اینکه آن پدیده سیاسی است و مربوط به علم سیاست. این پدیده اقتصادی است و مربوط به علم اقتصاد آن دیگری حقوقی است و آن جامعه‌شناسی و غیره... علوم را بصورت انتزاعی نگرستن و مورد مَدَاقه قرار دادن یا شاخه‌شاخه کردن و شاخه‌های اصلی را از نظر دور داشتن و تنه و بنیان‌های اصلی را نادیده گرفتن، از چه و چگونه زمینی ریشه گرفتن را بی‌توجه ماندن توالی و تطور یک علم را از یکطرف و توالی و تطور تأثیرات متقابل را از طرف دیگر از دیده دور نگهداشتن همچون حضرات علما و بالآخر علمای اجتماع و تاریخ قرن نوزدهم اروپا به‌منحصر به‌فرد کردن نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی سوای هرگونه جنبه‌ها و موارد مخالف یا مشابه قائل شدن و اعتباری بی‌حساب و بی‌چون و چرا برای نظریه‌ها معتقد بودن، یکسویه به تاریخ، جامعه و انسان نگرستن و حتی یک علم را نه در سیر تکوینی آن که در یک مقطع گرفتن و مذهب و اخلاق و اقتصاد و انسان و سیاست و جنسیت مقطعی



را بکل مذاهب و ادیان، انسان و اقتصاد و غیره ... تعمیم دادن و از آن نتیجه علمی گرفتن و اگر نه مانند فلاسفه که جامعه فرضی خیالی را که جامعه فرضی عینی را ملاک کلی گوئی‌ها قرار دادن و ارتکاب بسیاری از جرائم علمی دیگر که یا بلحاظ غرور یا بلحاظ سهو و در بسیاری موارد هم بلحاظ عمد انجام گرفت.<sup>۱۶</sup>

باید گفت که علوم بالأخص علوم انسانی در یک مجموعه عمل می‌کنند چون این علوم با انسان در رابطه‌اند از انسان صادر می‌شوند و نشأت می‌گیرند و دوباره به انسان برمی‌گردند و در هر رفت و برگشت نه تنها بلحاظ تأثیر و تأثرات که بلحاظ تغییر و تغییرات باهم متفاوتند ما فقط مشابهت انسان را با انسانهای دیگر نمی‌توانیم ببینیم گرچه علمای اجتماع و متفکران علوم انسانی در غرب همین را هم ندیدند و انسان غربی را ملاک و قیاس همه انسانهای روی زمین گرفتند و طبعاً دانشمند غربی هم بخود حق داد که قیاس همه مردم روی زمین باشد و بجای آنان فکر کند و حرف بزند و اظهار نظر کند اما جوامع مختلف داریم با عقاید، ایدئولوژیها، مذاهب، اخلاقیات، نوع معیشت و نوع ابزار کار و بسته به انواع همه اینها جوامع مختلف و انسان مختلف قابل مطالعه هست. عقیده یا مذهبی که به قسط معتقد است و مجری آن نیز هست و انسان و جامعه‌ای که مروج قسط است و قیام‌کننده به آن شرایط و روابط این چنین جامعه‌ای که بلحاظ اقتصادی معتدل است و وسط روحیه خاصی در انسان می‌آفریند مذهب که پدید آورنده چنین جامعه‌ای است در هویت خود باقی میماند، ارزشها و اخلاق آن سالم و کامل شکوفا می‌شوند. گل می‌کند و ثمر می‌دهند. یعنی بگو، چه

۱۶- رونه گنون می‌گوید: انگلیسی‌ها و فرانسویان به انسان اینگونه فکر می‌کنند: «بشر همه‌جا و همیشه بیک صورت است» سخن از این نادرست‌تر ممکن نیست آنها در حالیکه فکر می‌کنند از بشر بطور عام سخن می‌گویند اما مهم‌ترین بخش از سخنانشان فقط درباره اروپای کنونی صدق می‌کند آنها وحدت‌سوری‌را که هم‌اکنون در صدد تحمیل آن به همه افراد بشر هستند اصل مسلم گرفته‌اند در حالیکه تا دنیا دنیا هست تفاوت‌هایی از میان رفتنی همواره وجود خواهد داشت. سیطره کمیت، ترجمه محمدعلی کاردان؟ ص ۱۰۷.

اقتصادی داری تا بگویم چه سیاستی خواهی داشت بگو چه سیاستی داری تا بگویم چه اقتصادی، چه مذهبی چه اقتصادی و چه اقتصادی و چه مذهبی. چه سیستم اقتصادی، سیاسی پس چه اخلاقی و چه هنری و نتیجتاً از میان همه اینها چه انسانی و چه جامعه‌ای.

انسان مثالی نیست که همه را بیک چوب برانیم یا جامعه اتویبایی که به‌وضع نظریه از پیش ساخته برای آن همت گماریم یک مذهب که توانست جامعه‌ای آنچنان عادلانه با آن روابط حسنه و آن انسانهای متعالی که در ۱۰ سال باندازه ۱۰ قرن رشد کردند و باندازه یک تاریخ بزرگ و متحول، وقتی از دست قسط به دست قاسط افتاد دیدیم که چه شد نه دینش در اصالت خویش ماند نه اخلاقش نه انسانش نه ارزشهایش. جامعه دگرگون شد با دگرگون شدن جامعه و معیشت فکر دگرگون شد، ارزشها عوض شد، هدفها عوض شد، هنر تغییر کرده، علم فلسفه اش کلاً برگشت. عالم هم اصلتش را هم رسالتش را از دست داد و مدل دیگر شد. سیستم سیاسی سلطنتی ساسانیان آمد اما با مذهب ابو ذری سازگار نبود چون مذهب ابو ذری فقط با سیاست محمدی میتوانست سازگار باشد پس تصوف دامن زده شد و کار مذهب به آنجا کشید که شیخ خلیفه را به جرمی که آورنده مذهب خود بزرگترین متهم به آن بود برای قتلش فتوی دادند و شیخ خلیفه بردار شد: «... شخصی در مسجد ساکن است و حدیث دنیا می‌کند و چون منعش می‌کنند منزجر نمی‌شود و اصرار مینماید. این چنین کسی واجب القتل باشد یا نه... اکثر علما فتوی دادند باشد. به ۷۳۳ ریسمانی بر ستونی بسته دیدند و شیخ به حلق آویخته<sup>۱۷</sup>».

لذا پس از شرح و بسط سرنوشت تاریخ در تاریخ که حتی از صورت علم هم ساقط شده بود و این نبود مگر ارتکاب مورخین تاریخنگاری که نه تنها تاریخ را از

۱۷- میرخواند. روضة الصفا ج ۵ چاپ پیروز ص ۶۰۵ و خواندمیر حبيب السیر ج ۳

سایر جفت‌های خویش بریدند که حتی خود تاریخ را نیز در حد تاریخ طرح نکرده و فقط به لایه روئین وقش بیرون آن اکتفا کرده از روی حوادث و حقایق گذشته و چون نسیمی ملایم فقط گلبرگهای تاریخ را لمس نمودند و از عمیق شدن در علت‌ها، ریشه‌ها، انگیزه‌ها و محرک‌ها عاجز ماندند و بیطرفانه بدون بکارگیری عقل و علم و اندیشه و خرد خویش به نقل روایات پرداخته نقش نقال را بازی کردند.

و یا تاریخ را در انحصار عنصر یا پدیده یا نهادی در آورده و یا تیول قهرمان یا سلطانی ساخته در دریا نثار خوکان کردند. که ما خواهیم گفت که تاریخ قرآن در چه پیمنا و عمقی تاریخ را مطرح می‌کند ولی تاریخ را در نیستان خویش برده به ناله مظلومانه وی لبیک می‌گوید تا عبرتی باشد برای آنانکه کار تاریخ می‌کنند.

#### نگرش و برداشت بعض متفکرین از تاریخ :

استانلی جونز : «تاریخ نمیتواند علم باشد»<sup>۱۸</sup>.

هرنشو : «تاریخ علم تجربه و امتحان نیست»<sup>۱۹</sup>.

استاد مطهری : «تاریخ علمی در حقیقت بخشی از جامعه‌شناسی است یعنی جامعه‌شناسی جامعه‌های گذشته است»<sup>۲۰</sup>.

تن Taine مانند اغلب نظریه پردازان عصر خود روان‌شناسی را اساس علوم اجتماعی از جمله تاریخ می‌شمرد<sup>۲۱</sup>.

استوارت میل : «نظریه اصلی استوارت میل این بود که باید جامعه‌شناسی و لذا تاریخ را بیک علم تبدیل کرد. تاریخ نیز هنگامی که دقیقاً مورد داوری قرار گیرد می‌تواند قوانین تجربی جامعه را ارائه دهد»<sup>۲۲</sup>.

۱۸-۱۹- دکتر حسن عثمان. منهج البحث التاريخي ص ۱۶، ۲۷.

۲۰- مرتضی مطهری. جامعه و تاریخ ص ۲۵۳.

۲۱- ژولین فروند. آراء و نظریه‌های علوم انسانی ص ۸۹.

۲۲- سیدنی پولارد. اندیشه ترقی صفحات ۱۳۰-۵۴.

«اکثر علمای عصر روشنگری می‌خواستند تاریخ را به علمی از قبیل نجوم و یا فیزیک تبدیل کنند آنان در جستجوی انسان کلی و انتزاعی بودند و در پی حقایق استوار و جاودان مربوط به نظام و سیستمهای وسیع جهانشمول می‌گشتند ولی در عمل تئوری و حقایق آنها لزوماً بطور وسیعی از تجارب خود آنها مایه می‌گرفت. بدینسان روشنفکران فرانسه همه اعصار گذشته را با الگوی تمدن فرانسه قرن هیجدهم می‌سنجیدند و تاریخهایی می‌نوشتند که از بی‌اطلاعی آنها نسبت به جوامع گذشته حکایت داشت و تاریخ قدیم را بطور عمده در بربریت، خرافات و تنفر خلاصه می‌کردند»<sup>۲۲</sup>.

گوردون چایلد می‌گوید: «با اینکه تاریخ‌دانان خردگرای عصر روشنگری فرانسه به نوشتن تاریخ از نظرگاه تولیدکنندگان پرداختند. اما اضافه می‌کنند که آنها نیز برای روشنگری شاهزادگان می‌نوشتند»<sup>۲۳</sup>.

سیلی: که در قرن نوزدهم می‌زیسته می‌گوید: «تاریخ سیاست و سیاست‌حال یعنی تاریخ آینده»<sup>۲۴</sup>.

کارل لایب: «تاریخ همان انسان‌های بزرگ است که در این جهان تلاش کرده‌اند»<sup>۲۵</sup>.  
اگوست کنت: «ذهن آدمی را محصول تاریخ و اجتماع می‌دانست و می‌گفت برای شناخت ذهن بشر باید تاریخ را شناخت»<sup>۲۶</sup>.

ژاک برك می‌گوید: «نوشته‌های تاریخی و جامعه‌شناسی با بینش قرن نوزدهمی فقط در بردارنده «مسائل تولید»، و فقط این مسئله را تجزیه و تحلیل می‌کرد و جنبه‌های دیگر را در نظر نمی‌گرفت».

بر اساس همین رینش و تفکر از تاریخ تقریباً تمامی تواریخ گذشته عالم با دید

۲۳ و ۲۴ و ۲۵ - گوردون چایلد. تاریخ بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ‌گرایی ترجمه

محمد تقی فرامرزی ص ۵۴-۵۷-۷۲.

۲۶ - دروس فلسفه اثباتی ج ۴ ص ۳۴۰ به نقل از مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی -

ریچمون آرون ص ۱۰۶.



یکسونگر تاریخ را نگر بسته و فقط به بخش کوچک و محدود یا تیره و شاخه‌ای از تاریخ آنهم نه بصورت عمیق و تحلیلی با توجه به روابط و تأثیر و تأثرات علوم و نهادها و پدیده‌های مختلف دیگر پرداخته‌اند و درحقیقت تاریخ را مثله نموده از شکل و شمایل اصیل خویش خارج ساخته‌اند که ما فهرست‌وار به ذکر دسته‌ای از این تواریخ اکتفا می‌نمائیم:

«تاریخ جهانی» تألیف ابو عیسی بن منجم. بر اساس وقایع نگاشتی تاریخ عالم می‌باشد.

«تاریخ علی السنین» الهیثم بن عدی بر اساس تاریخ نگاری خبر آمده است.  
«الانساب» بلاذری اصل تبارشناسی را در نگارش تاریخ درمقیاس وسیع به کار برده و شکل اثر بصورت تاریخ خبر و تاریخ نگاری دودمانی میباشد.

«سیره معاویه و بنی امیه» که تاریخ نگاری دودمانی است.  
«تاریخ واسط» «بحشل» که تنها به راویان حدیث پرداخته است.  
«تاریخ حلب» «ابن عدیم» که تاریخ محلی است و در مورد جغرافیای شمال سوریه میباشد.

«تاریخ طبرستان» «ابن اسفندیار» که مطالب آن در باب آداب پادشاه بوده و جنبه‌های رفتارهای اجتماعی را در تاریخ منظور داشته است.  
«تاریخ موصل» «ابو زکریا الازدی» که بر اساس اسناد تاریخی جمع آوری شده است.

«مغازی» «بلاذری» «تاریخ جنگهای پیامبر اسلام» که فقط جنبه‌های نظامی را مطرح نظر داشته است.

کتاب تاریخی علی بن منجب صیرفی (۵۴۲ هـ) که به ذکر احوال وزیرای فاطمی پرداخته.

«التاجی» تألیف «الصابی» (۳۸۴ هـ) به ذکر احوال سلاطین آل بویه پرداخته است.  
«تاریخ خلفا» «مدائنی» به شرح احوال خلفا تخصیص یافته است.

«الاوراق» «صولی» خط سیاست را در تاریخ دنبال نموده است .  
 «تاریخ مکه» «الازرقی» به تحریر افسانه‌ها و اساطیر مکیان در زمان جاهلیت اقدام ورزیده است .

تاریخ «ابن کلبی» بیشتر نسب‌نامه است و نسب‌شناسی را مورد نظر داشته‌است.  
 تاریخ حضرت امیر . تذکره خواص الامه، سبط بن جوزی بیشتر تاریخی مذهبی است .

ابوالفتح کاتب تاریخ شعرا و ادبای شهر دمشق را تحریر نموده است .  
 اربیلی تاریخ ابنیه (مدارس و مساجد) را نگاشته .

القشیری حرّانی تاریخ سوریه را بصورت وقایع‌نگاری تحریر نموده‌است<sup>۲۷</sup>.  
 بی‌گمان میتوان گفت که تواریخ ذکرشده مشتق از خرواراست که انگار همه مورخین جز نقل وقایع برای تاریخ مسئولیت دیگری قائل نبوده‌اند و حتی در تواریخ معتبری چون طبری، مروج الذهب مسعودی، یعقوبی، کامل ابن اثیر، سیره ابن هشام و غیره ... اگرهم از مسائل جغرافیا و محیط زیست یا احياناً وضع اجتماعی یا بندرت از اقتصاد و معیشت سخن بمیان آورده‌اند هیچگونه ارتباط و تأثیر و تأثرات این عناصر را با یکدیگر نیاورده مهم‌تر از همه اینکه تاریخشان فقط بدرد خواص میخورده چون صرفاً به زندگی، شرح احوال و آداب و عادات آنان اکتفا شده از توده مردم که در این دوراها می‌زیسته‌اند ذکری بمیان نیامده‌است و اگرهم در دوره پیامبر یا خلفای راشدین نامی از توده‌ها و مردم گمنام و بی‌نام و نشان که در هیچ‌جای دیگر تواریخ اسم و رسمی از آنها نیست ذکری شده و جسارت قدم نهادن به صحنه تاریخ را یافته جرأت خودنمایی در چشم مورخین را پیدا کرده‌اند درحقیقت هنر مورخ نبوده که تاریخ‌سازان عصر محمد (ص) و خلفای راشدین توده‌های مستضعف و محروم

۲۷- فهرست فوق از منابع تاریخ تاریخننگاری در اسلام تألیف روزنتال ترجمه ناکتر آزاد

و تاریخ‌نگاری در اسلام، کلمان هواز، م. حلیمی، سامی الدهان ترجمه یعقوب آژند، استفاه شده‌است.

بوده‌اند که مورخ بالاجبار شرح احوال آنان را در تاریخ خویش آورده است. همین دلیل که بعد از تبدیل خلافت به سلطنت همه تاریخ اسلام تاریخ انساب الاشراف والملوک والرسل است.

در دوره‌های بعد تاریخ کم‌کم در چشم متفکران بزرگ آمد یا بهتر بگوئیم متفکرین کم‌کم بزرگیهای تاریخ را توانستند بینند و جرأت اطلاق لفظ علم را به تاریخ پیدا کردند «جی. بی. بری J.B. Bury» گفت: تاریخ یک علم است نه کمتر و نه بیشتر<sup>۲۸</sup>.

یکی از مکاتب تاریخی که می‌کوشد تاریخ را در مجموعه ابعاد مختلف آن بررسی نماید و مکانیسم یک عنصر و نهاد را در عناصر دیگر نشان دهد مکتب «آنال» در فرانسه است. «برودل از وفاداران مکتب آنال در راه وحدت علوم انسانی گام برمی‌دارد و می‌کوشد یک «تاریخ جامع» عام و تام پدید آورد. در ضمن جهت حفظ استحکام نظام علمی خود می‌کوشد و سعی دارد با علوم اجتماعی دیگر نیز رابطه برقرار سازد (ژ. مورود) «پ. گولر» - (تاریخ جمعیت‌شناسی) «ور. ماندرو - ژه دونی» (تاریخ روحیات) «لابروس» (حقوق دانی که جذب اقتصاد و تاریخ شده است) (ژ. لوفور) (تاریخ‌نگار متخصص انقلاب کبیر فرانسه) «پ. ویلار» (تاریخ‌نگار اقتصاددان) از کسانی هستند که در توسعه مکتب مذکور تلاش کردند<sup>۲۹</sup>.

نظر «ژاک لوگوف» در این زمینه قابل تأمل است او می‌گوید: «مورخ روحیات و طرز فکرها که اکنون به مردم‌شناسی نزدیک شده است باید بداند، همچنین جامعه‌شناس هم باشد. اگر بخواهیم روحیات یک فرد تاریخی را (چنانکه شخصیت قابل ملاحظه‌ای باشد) مشخص نمائیم به درستی باید گفت که روحیه او در چیزهایی

۲۸- اچ والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ ترجمه ضیاءالدین طباطبائی ص ۱۸۷.

۲۹- حامد فولادوند، بینش و روش در تاریخ‌نگاری معاصر ص ۶.

که وی بادیگر انسانهای زمان خود مشترك دارد موجودیت می یابد.<sup>۳۰</sup>

ژاک لوگوف اضافه می کند که «می توان گفت که نسبت تاریخ روحيات با تاریخ عقاید همان نسبتی است که تاریخ تمدن مادی با تاریخ اقتصادی دارد». از کسانی که معتقد به پیوند ناگسستنی تاریخ و جامعه شناسی هستند یکی ژاک برك است بنظر او: «يك جامعه شناسی که واجد زمان نباشد یا تاریخی که به «اکنون» منتهی نشود چه ارزشی دارد».

از خصایص تاریخ نگاری ژاک برك تاریخ نگاری همراه با ایدئولوژی، فرهنگ، خلیات و روحيات است. نکته جالبی که ژاک برك به آن اشاره دارد این است که نباید بین زبان شناسی و زبان جدایی افتد و یا بین تاریخ و مدلول های آن و بطور تلویحی تاختن به نظریه تاریخی مارکس است که تاریخی مجرد است بطوری که حتی بشر را نیز نادیده گرفته است.<sup>۳۱</sup>

دکتر عثمان حسین در کتاب «منهج البحث التاريخی» برای تاریخ افق های نوین و گسترده تری باز کرده و مورخ را به شناخت این افق ها از راه علوم مرتبط با تاریخ مکلف می سازد او می گوید: «ضروری است مورخ دارای فرهنگ و دانش وسیعی باشد و به تمامی علومی که در ارتباط با تاریخ است عارف و عالم باشد. از جمله علومی که یاری رساننده به مورخ و مرتبط با تاریخ است «فقه اللغة Philologie» «علم قرائت خطوط Paleography» «سکه شناسی Numismatics» و همچنین علم جغرافیا، علم اقتصاد و ادبیات است»<sup>۳۲</sup>.

این مورخ در زمره کسانی است که به تحلیل در تاریخ معتقد بوده پای عقل و

۳۰- ژاک لوگوف. بینش و روش در تاریخ نگاری. ترجمه مژده مواج. پریش صفا.

ص ۴۰.

۳۱- مرجع قبل ص ۶۲.

۳۲- دکتر عثمان حسین. منهج البحث التاريخی. ص ۹۰-۲۵.



اندیشه را در رسیدن به حقایق تاریخی بمیان می کشد: «کار مورخ همانند کار قاضی است با این تفاوت که شهود قاضی زنده و در دسترس اوست در حالیکه شهود مورخ در اختیارش نیست و مورخ شهود خود را با کمک عقل و نقد اندیشه از گذشته به حال می آورد»<sup>۳۳</sup>.

### تاریخ در قرآن :

نگرش قرآن به تاریخ چیزی غیر از نگرش مورخین اسلامی به تاریخ است. مورخین اسلامی ضمن اینکه تمام تلاش خویش را در واقعیت بینی و حقیقت نگاری بکار بردند و عمر خویش را در تعب و رنج صرف نموده تا با مشاهده عینیات تاریخ را آنچنانکه بوده ببینند و در صحنه بنویسند. بار سفر بسته به سرزمینهای دور هجرت نمودند تا از نزدیک با شاهدان عینی حوادث تاریخی رخ به رخ از زبان آنها اتفاقات را بشنوند و بنویسند و چون مسعودی ۲۵ سال در هجرت و دیدار ملت‌ها و سرزمین‌ها و مطالعه ملل و نحل با اندوخته‌ای که تلاش شده بود کمتر ظن و گمان در آن راه داشته باشد به نگارش تاریخ پرداختند یا چون واقعی که درباره او گفته‌اند «واقعی را در حالیکه کوله باری به پشت داشت در مکه دیدند پرسیدندش به کجا می‌روی؟ پاسخ داد به حنین تا آنچه را که در آنجا اتفاق افتاده مشاهده کنم، می‌خواهم تاریخ بنویسم»<sup>۳۴</sup>. مع الوصف تاریخ اسلام جز قلیلی و مورخین اسلام جز معدودی پارا از میزان وقایع فراتر ننهادند از نقل روایت فراتر نرفته‌اند و در حقیقت آنچه را که بنام تاریخ نگاشتند مواد تاریخی بوده نه خود تاریخ که می‌بایست با این مواد تاریخ را نوشت.

سبک تاریخ در قرآن کلاً مغایر دأب مورخین اسلامی است و جز قرابتی که

۳۳- دکتر عثمان حسین، منهج البحث التاريخي، ص ۹۰-۲۵.

۳۴- روزنتال، تاریخ تاریخنگاری در اسلام، ترجمه دکتر اسد... آزاد، ص ۷۴.

بین مکتب تاریخننگاری ابن خلدون و مکتب تاریخی قرآن مشاهده می‌شود در سایر آثار تاریخی چنین قرابتی را نمی‌توان مشاهده نمود چه مکتب تاریخی قرآن تاریخ را در ابعاد می‌بیند نه در يك بُعد واحد، که ما در حد بضاعت به شرح بعضی از ابعاد آن می‌پردازیم.

### تاریخ و انسانشناسی :

در تاریخ بنی اسرائیل و موسی بعد از هجرت از مصر که در سوره‌های مختلف از جمله بقره، اعراف، مائده، زخرف، قصص و بعضی سوره‌های دیگر نقل شده نکات حائز اهمیتتی چه بلحاظ سبک و چه بلحاظ رابطه نزدیک تاریخ با علوم دیگر مشاهده می‌شود. تاریخ بنی اسرائیل به ذکر و نقل حکایت و اتفاق تاریخی خروج از مصر همانند تواریخ سنتی رایج می‌پردازد و در قالب حکایت گفتنی‌ها را بلحاظ اطلاعات تاریخی بما می‌دهد اما در لفافه تاریخ با کمی کنجکاوای انسان مشاهده می‌کند که تاریخ به انسانشناسی پرداخته در قالب واقعه و داستان از روی روان، اخلاق، عادات، قوتها و ضعف‌های شخصیتی و خصلتی قوم یهود لایه برداری می‌کند، یعنی گوئی تاریخ دارد منش و پرونده فکری، ارزشی یهودیان را برای ما ورق می‌زند به آیات تاریخی در این باره نگاه می‌کنیم: «زمانیکه نجات دادیم شما را از آل فرعون... و هنگامیکه گفتند یا موسی هرگز بایک خوراک نمی‌سازیم خدایت را بخوان تا برویاند از زمین برای ما، خیار، گندم، عدس، پیاز...»<sup>۳۵</sup>.

« چون از شما پیمان گرفتیم در حالیکه کوه را بالای سرتان برده بودیم که آن کتابی که به شما دادیم به قوت بگیرید و مندرجات آن را به خاطر آرید شاید پرهیزکاری کنید » .

« بعد از آن پیمان باز هم پشت کردید.... » .

« یهودیان گفتند: ای موسی در آنجا گروهی زورگویانند و ماهرگز وارد آن نمی‌شویم تا ایشان بیرون شوند، اگر از آن بیرون شوند ما حتماً وارد خواهیم شده، دومرد از آنان که از خدا می‌ترسیدند و خدا نعمتشان داده بود گفتند از این در وارد آنان شوید وقتی وارد شدید غلبه باشما خواهد بود اگر ایمان دارید بر خدا توکل کنید. گفتند: ای موسی تا آنان در آنجا هستند ماهرگز وارد نشویم برو تو و خدایت جنگ کنید ما همینجا نشسته‌ایم. (نحن قاعدون) ...»

« آنها که از شما در روز دوشنبه تعدی کردند بدانستید که ما به ایشان گفتیم بوزینگان مطرود شوید»<sup>۳۱</sup> بینیم نقل و روایت تاریخی از چه خصایص انسان یهودی پرده برمی‌دارد و چگونه تاریخ وارد مرز روانشناسی شده برای اثبات حقایق خویش از این علم مایه می‌گیرد و در عین حال بدان علم کمک می‌کند که اگر بخواهیم این خصایص را فهرست کنیم چنین می‌شود:

خوردن به هر قیمت، به قیمت هبوط، به قیمت مسکنت، به قیمت ذلت (دردناله آیه ۴۱ این موارد آمده است) عادت به زندگی انگلی. سست عهدی، سست رأیی، پیمان شکنی، بی‌عزمی، بی‌ارادگی. نداشتن قاطعیت در انجام و اجرای قوانین و فرامین الهی، ضعف ایمان و اراده. عهد بستن و زود شکستن. ترس و زبونی در برابر دشمن در گرفتن حق. عادت کردن به اینکه همه چیز را سران برای آنها انجام دهند و آنها ابزار و مهره دست موزه دولتمردان و بزرگان خویش باشند. نداشتن توکل و اعتماد به خداوند.

قبول نداشتن خدای موسی چون همواره به موسی می‌گویند «خدای تو»  
« ربك » نه خدای ما .

نداشتن روحیه ستیزه، درحالت تدافع بودن روحیه مغلوب و شکست خورده داشتن جزء طبقه قاعدون بودن، بوزینه صفتی، مسخرگی، کاری را به تقلید نه از

روی آگاهی و درك و فهم انجام دادن. قشری بودن، شاخه به شاخه پریدن روی هیچ اصلی بند نبودن، نه تنها به خدا و موسی که بخود نیز اعتماد نداشتن، بازیگری. اما تاریخ در قرآن فقط به بعد خصلتی و شخصیتی انسان یهودی اکتفا نمی کند بلکه افشاگر بسیاری از دقایق دیگر فکری و روحی یهودیان هست که همراه تاریخ در لایه های عمیق وقایع چون رگه های ذیقیمت نهفته شده است که این لایه ها رانحت عنوان جهان بینی و عقیده می توان بحث کرد.

### تاریخ جهان بینی و علم عقاید :

خدا و عقیده معمولاً نوعیت نگرش انسان را نسبت به هستی نشان می داده اند یعنی همواره بین انسان و معبودش نوعی رابطه مستقیم وجود داشته است و از راه عقیده و معبود امکان شناختن انسان بوده است عظمت و بزرگی انسان و جهان بینی انسان را در نوع معبودانی که داشته می شد درك کرد. حتی بین پرستش ها و تمدنها رابطه ای را می توان به نحو آشکار مشاهده نمود.

عقیده و بینش یهودیان در تاریخ قرآن چنین ترسیم شده است :

« و چون گفتید: ای موسی تو را باور نکنیم تا خدا را آشکار ببینیم... »  
و چون باموسی چهل شبه وعده کردیم و پس از او گوساله پرستیدید... »<sup>۳۷</sup>.

تاریخ سیمای انسانی را ترسیم می کند که از سطح لامسه فراتر نرفته حتی خدایش را نیز جز از راه لمس باور نمی کند. جهان بینی او جهان بینی ماتریالیستی است و در رده فکری اقوام عنصر و حیوان پرست. یعنی اگر بلاحاظ فکری و فرهنگی بخواهیم حد و مرتبه یهودیان را معین کنیم فرهنگی در حد حیوان پرستی « زولتری Zoolatrie » و « توتمیسم Totemisme » می باشد



## تاریخ و جامعه‌شناسی :

بعد از انسان‌شناسی، روانشناسی و علم عقاید و رابطه آن با بینش و نگرش انسان، تاریخ وارد مرحله جامعه‌شناسی می‌شود یعنی پس از لایه اولی که در آن هویت انسان یهودی را می‌نمایاند انسان را در مقابل این سؤال قرار می‌دهد که این هویت شكاك، مذنب، بسته، بازیگر با اینهمه تنگ‌بینی و انجماد و ماده پرستی از کجا حاصل شده است. تاریخ در اینجا انسان را به ماشین جامعه حوالت می‌دهد که انسان یهود مصنوع آنست. تاریخ در قرآن تأثیر جامعه را در انسان بطور قاطع و انکارناپذیر می‌پذیرد و ضمن اینکه نظریه مسلك اصالت اجتماع را با آن کلیت و حتمیت رد می‌کند و انسان را در مقابل سرنوشت خویش آزاد - خلاق و سازنده می‌داند و جبریگری اجتماع را چون جبریگری تاریخ که سلب مسئولیت و نفی هویت و ارزش و خلق لوح درونی و فطرت می‌کند باطل می‌انگارد اما در تأثیر جامعه‌ای که بدست انسان ساخته می‌شود در خود انسان هرگز تردید ندارد که ما بیاری خداوند در فصول دیگر به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت. آری انسان یهودی محصول کارخانه مصر با برچسب و استاندارد فرعونی را در تاریخ قرآن به‌عین مشاهده و تجربه می‌نماییم. پس لایه سوم پس از انسان‌شناسی جامعه‌شناسی است که نه تنها علمی جدا از تاریخ نیست بلکه جزء نفس این علم است. جامعه مصر جامعه‌ای است استبدادی، طبقاتی، ثروتمند، ثروتمند و فقیر، فقیر و استثماری. در این جامعه آزادی نیست. حتی مذهب و عقیده تحمیلی است. فرعون «شاه» نماینده طبقه اشراف است و اشراف فعال مایشاء. مردم محلی از اعراب ندارند و به سرنوشت خویش حاکم نیستند و جریانهای دیگر که پس از ذکر دلایل به فهرست این مجموعه که تجسم چهره جامعه فرعونی است می‌پردازیم :

« فرعون در آن سرزمین تفوق داشت، مردم را خفیف و حقیر کرد تا از او تبعیت و اطاعت کنند. فرعون و اشرافیت مصر برتری طلب (مستکبر) و تفوق طلب بودند.

فرعون گفت: پیش از آنکه به شما اجازه دهم بدو ایمان آوردید .... دستها و پاهایتان را بعکس یکدیگر می‌برم، آنگاه همگی شما را بر دار می‌کنم»<sup>۳۸</sup>.  
 پس اگر نگاهی مجدد به کاراکتر انسان یهود بیندازیم ملاحظه می‌کنیم که نوعیت جامعه‌ای که در فوق اشاره مختصری از آن آمد بطور مسلم آنچنان انسانی می‌سازد. یعنی وقتی برتری طلبی و استکبار شیوه و مشی سیاسی جامعه باشد. تفوق طلبی و غلبه بر مردم از راه زور مسلم است (در واژه‌ها کاملاً) - می‌رساند که استعمار از راه زور است و در مدارکی که در فصول آینده گفته خواهد شد رکن رکن نظام فرعونى ارتش و قوه قهریه است). پس تفاق و تفرقه بدنبال آن خواهد آمد.

وقتی مردم فرقه فرقه شدند. تضعیف، حقیر، خفیف شدن بدنبال آن خواهد آمد. وقتی زور حاکم شده، اطاعت و تبعیت بدنبال آن خواهد آمد و فاجعه اینجاست که پس از چندی تقلید و تبعیت جزء ذات مردم شده شبه انسانهایی می‌شوند که بدون قیم نمیتوانند روی پای خود استوار باشند یعنی بردگی درونی که جبراً کرنش و تعظیم دولتمردان را ذاتیت بخشیده است. یعنی همه تهاجماتی را که در لیست اجتماعی فوق بر شمردیم تدافع‌های آنرا در لیست روانی یهودیان دریافت مینماییم. بنابراین سر دیگر تاریخ به جامعه‌شناسی بند است و طرح تاریخ بصورتی است که بدون جامعه‌شناسی اصلاً آنرا نمیتوان فهمید و می‌بینیم اکتفای به تاریخ بدون دانش‌های دیگر چقدر انسان را از فهم رویدادهای تاریخی جاهل نگه خواهد داشت.

### تاریخ و اقتصاد:

«فرعون قوم خویش را مخاطب قرار داد که ای قوم آیا ملک مصر و این نهرها که در قلمرو آن جاریست خاص من نیست» «اشراف مصر به فرعون گفتند این ساحر

چیره دست می‌خواهد شمارا از سرزمینتان اخراج کند چه امر میفرمائید» « و قارون و فرعون و هامان را بیاد آر که موسی نزدشان آمد و معجزه‌ها آورد سرکشی پیشه کردند در زمین ...»

ملاحظه می‌شود اقتصاد در تاریخ قرآن اقتصادی منزوی نیست همراه تاریخ است اما یک پدیده یا نهاد اجتماعی مؤثر نیز بحساب می‌آید تأثیر آن در جامعه و انسان ملموس است. نوعیت آن در نوعیت همه چیز حتی مذهب تأثیر قاطع دارد و این سخن نه بمفهوم گفته مارکس است که می‌گوید: «برای درک ادیان اقتصاد را باید درک کرد»<sup>۳۹</sup> و نه مؤید و مصدق گفتار مارکس و برکه: «برای درک اقتصاد باید دین را درک کرد»<sup>۴۰</sup>.

قرآن می‌گوید: «در اقتصاد قسط دین حنیف را و در دین حنیف اقتصاد قسط را میتوان درک کرد».

در کمتر مواردی است که تاریخ قرآن مباحث اقتصادی را طرح نکرده باشد که فهرست وار و بطور گذرا به بعض موارد آن میتوان اشاره نمود:

آیات ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۸۸ سوره تاریخی یوسف اقتصادی است.

«یوسف گفت باید هفت سال متوالی زراعت کنید و هر خرمن را که درو کنید جز کمی که قوت خود می‌سازید همه را با خوشه در انبار ذخیره کنید» «که چون این هفت سال بگذرد و هفت سال قحطی پیش آید که ذخیره شما بمصرف قوت مردم برسد جز اندکی که (برای تخم کاشتن) در انبار نگهدارید».

«یوسف به شاه گفت در این صورت مرا به خزینه داری مملکت و ضبط دارائی کشور منصوب دار که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم» «برادران بامر پدر باز به مصر آمده بر شاه وارد شدند و گفتند ای عزیز مصر ما با همه اهلیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بیقدر حضور تو آمدیم

۳۹ و ۴۰ - ریمون آرون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام ص ۲۴۲.

محبت فرما و برقدر احسانت نسبت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشندگان را نیکو پاداش دهد» .

آیات ۸۵ سوره اعراف و ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۵ و ۱۸۰ سوره شعرا اقتصاد در تاریخ است .

«و به اهل مدین برادر آنها شعیب را فرستادیم گفت ای قوم ... (گرافروشی را ترک گوئید) و درسنجش کیل و وزن با مردم عدل و درستی پیشه کنید . کم نفروشید و در زمین پس از آنکه قوانین آسمانی به نظم و اصلاح آن آمد به فساد برنخیزید» «ای مردم (آنچه میفروشید) سنگ تمام دهید و از کم فروشی (و گرافروشی) کناره گیرید . اجناس را با میزان صحیح (و ترازوی درست بسنجید) و آنچه به مردم میفروشید از وزن و پیمانه کم نگذارید ...»

درس لوحه کار تمامی پیامبران گوشزد نمودن این اصل به مردم است که : «من از شما هرگز اجر رسالت نمیخواهم و جز از خدای عالم به کسی چشم پاداش ندارم . یعنی نفی هر گونه امتیاز و اولویت مادی در ازاء پست رهبری .

### تاریخ و محیط جغرافیائی :

در جای جای تاریخ قرآن بنحو بارز و آشکار تأثیرات محیط جغرافیا مشاهده می شود و این اصل باندازه خود جایگاهی مناسب در تاریخ یافته است . اما آنچه را که در تاریخ بنی اسرائیل و حضرت موسی میتوان به این عامل اختصاص داد . سرگردانی قوم یهود است در صحرا یعنی تاریخ پس از علنی ساختن تمام ضعفهایی که يك ملت مانند یهود در نظامهایی استبدادی استکباری چون نظام فرعون دامنگیرشان می شود بدو گونه راهحل برای هجرت از این شخصیت اشاره می رود : اول تأسیس جامعه ای الهی با موازین قسط (که ما در بحثهای بعد با آن خواهیم پرداخت) و راهحل دومی که نهایتاً یهود به آن تن در می دهد و آن زندگی در محیط صحرائی است که بازگشت یهود به خویش فقط بواسطه چهل سال زندگی در محیط جغرافیای صحرای سینا با



معیشت بادیه‌ای میسر می‌شود» ... گفت آن تا چهل سال بر ایشان حرام است در زمین سرگردان می‌روند و بر گروه عصیانگر افسوس مخور»<sup>۴۱</sup>

### تاریخ و تمدن :

تاریخ در قرآن سرگذشت تمدنهاست چراکه ابعاد مختلف يك جامعه تاریخی را بلحاظ صنعت، کشاورزی بناهای تاریخی اعم از قصور و مراکز سرگرمی، قانون، مذهب، هنر تحلیل می‌کند و حتی از خلال تاریخ بخوبی میزان گسترش و قدرت تمدن و سادگی و پیچیدگی آنها را میتوان تشخیص داد فی‌المثل شرح و بسط تاریخ تمدن ایکه، مدین، عاد و ثمود هم چون تمدن مصر نیست یا تمدن مصر همانند تمدن روم نمی‌باشد .

«متذکر باشید و فراموش نکنید که شمارا پس از هلاک قوم عاد خدا جانشین اقوام سلف نمود و در زمین منزل داد تا از اراضی سهله (خاک نرم) قصرهای عالی و از کوه به تراشیدن سنگ منزه‌های محکم بنا کنید پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین به فساد و تبه کاری برنخیزید»<sup>۴۲</sup>.

«گمان دارید در این باغهای باصفا و چشمه‌های آب گووارا و خیال می‌کنید دائم در این عماراتی که در کوهستان و (بیلاقات) با کمال دقت بنا کرده‌اید به آسایش زندگی می‌کنید ؟ ...»<sup>۴۳</sup>

«آیا مردم در زمین نمی‌گردند و سفر نمی‌کنند تا عاقبت کار پیشینیان را ببینند که آنها با آنکه از ایشان قوی‌تر و آثارشان در روی زمین بیشتر بود ...»<sup>۴۴</sup>

۴۱- مائده ۲۴.

۴۲- اعراف ۷۴.

۴۳- شعرا ۱۴۷-۱۴۸.

۴۴- مؤمن ۲۱.

«آیا بنا می‌کنید به هر متر زمین مرتفع عمارت و کاخ برای آنکه به بازی سرگرم شوید؟ و عمارتهای محکم بنا می‌کنید بامید آنکه در آن عمارات عمر ابد کنید...»<sup>۴۵</sup>  
 «در کوهها منزل می‌ساختند تا از خطر ایمن باشند... و به فراز کوه هم باهه ذخائر و ثروت از هلاک ایمن نگردیدند»<sup>۴۶</sup>

نگاهی ولو گذرا به سوره ص. سبا. نمل و بحث‌ها و تحلیل‌ها درباره تمدن مصر، داود، سلیمان سبا پیوستگی و ارتباط تاریخ و تمدن را بنحوبارز حکایتگر است.

### زبان‌شناسی و فرهنگ :

یکی از علوم دیگر که از همقطاران علم تاریخ است و در ابلاغ پیام تاریخ که بس شگفت و عظیم است تاریخ را ملازم و مساعد است زبان‌شناسی و فرهنگ است. تاریخ در قرآن زبان خویش را دارد یعنی زبان تاریخی قرآن با زبان علمی یا حقوقی و غیره متفاوت است ضمن اینکه در هر بخش تاریخ زبانی مخصوص و سبکی مخصوص دارد. اما شگفتی امر تاریخ فقط همین نیست که هر قشری زبان مخصوص بخود را دارد یعنی هر قشری زبانش معرف اوست با سخن گفتن طرز تفکر، بینش، جهان بینی، عقیده و کلاً فرهنگ خویش را برملا می‌سازد یعنی از راه زبان اشخاص میتوان پی به فرهنگ آنان برد. همه اقشار زبان واحد ندارند. اشرافیت زبان مخصوص خویش را، سلاطین زبان مخصوص خویش را و توده مردم به لسان خویش سخن می‌گویند افراد مؤمن به نوعی، پیامبران به نوعی و کفار به نوع دیگر. این سبک تاریخنمایی که کمتر در تاریخ از طرف مورخین بکار گرفته شده واجد خاصیت و تذکر دیگری نیز هست و آن اینکه بدون دخل و تصرف عین گفتار گوینده آورده می‌شود ولو گفتار اهانت آمیز و سبک بوده باشد حتی اگر این سخن بی‌مایه در مورد پیامبران خدا نیز گفته شود در آن دخل و تصرف نمی‌شود مثلاً وقتی مومن آل فرعون که ایمانش را مخفی داشته

۴۵- شعرا ۱۲۸-۱۲۹.

۴۶- حجر ۸۲.

و در حال تقيه بر می برد با اینکه نقل قول او درباره حضرت یوسف مؤدبانه نیست اما قرآن همان لفظ هلاکت را که او بکار برده برای حفظ امانت استعمال می کند «تا آنکه یوسف هلاک شد و باز گفتید که دیگر خدا پس از یوسف هرگز رسولی نمیفرستد»<sup>۴۷</sup>

«اشراف قوم صالح گفتند به یقین تو را سحر کرده اند تو مثل ما بشری بیش نیستی بیاور معجزه ای اگر هستی از راست گویان»<sup>۴۸</sup>

«برادران یوسف گفتند ما با آنکه جماعتی نیرومندیم پدر چنان دل بسته یوسف است که او را بیش از همه ما دوست دارد همانا پدر ما از گمراهان است»<sup>۴۹</sup>

«سقای قافله را برای آب فرستادند دلو را که از چاه بر آورد گفت به به از این بشارت و خوشبختی که بما روی آورد یوسف را پنهان داشتند که سرمایه تجارت کنند»<sup>۵۰</sup>

«فرعون به وزیرش هامان گفت ای هامان برای من کاخی بلند پایه بنیاد کن تا شاید بدرهای آسمان راه یابم و از خدای موسی مطلع شوم و از صدق و کذب موسی تحقیق کنم...»<sup>۵۱</sup>

### تاریخ و سیاست :

سیاست مقوله ای است که بواسطه اهمیت ویژه ای که در حرکت تاریخ ملت ها دارد بیش از همه ابعاد مورد عنایت قرآن در ذکر تاریخ قرار گرفته است البته نمیتوان به یقین گفت که قرآن سیاست را بعنوان مصدر و منشأ فعل و افعال دیگر اقتصادی فرهنگی، اجتماعی میدانند اما به یقین میتوان گفت که سیاست در تاریخ قرآن تا حدود

۴۷- مؤمن ۳۴.

۴۸- شعرا ۱۵۳-۱۵۴.

۴۹ و ۵۰- یوسف ۸-۱۹.

۵۱- مؤمن ۳۶-۳۷.

زیادی در نوعیت فرهنگ و اقتصاد و جامعه مؤثر افتاده . رل<sup>۱</sup> تعیین کننده‌ای در چگونگی تاریخ بازی می‌کند . به تفسیر و تحلیل آن در حد بضاعت می‌پردازیم :

«ان فرعون علافی الارض» «همانا فرعون برتری طلبی کرد در زمین»

«فرعون گفت اگر خدایی غیر از من بگیری زندانیت می‌کنم»

«فرعون هامان و قارون ... گفتند فرزندان هر کس که طرفدار موسی است بقتل برسانید ...»

«فرعون این را هم گفت که مرا واگذارید تا موسی را بکشم ...»

«فرعون گفت چرا پیش از آنکه اجازه‌تان دهیم بدو ایمان آوردید وی بزرگ شماس است که جادو تعلیمتان داده دست‌ها و پاهایتان بعکس یکدیگر می‌برم و برتنه‌های نخل آویزانتان می‌کنم تا بدانید عذاب کدامیک از ما سخت تر و پایدارتر است»

«فرعون گفت : موسی جادوگر است یا دیوانه»<sup>۵۲</sup>

و نهایتاً تکرار ۷ بار «قال فرعون» در طول سرگذشت که خود رویه دیگری از سیاست فرعون را افشاگر است .

در اولین اصل «ان فرعون علا فی الارض» اشاره به اصل استعلا در حکومت فرعون بعنوان محرك تاریخ حکومت‌های جبارانه و مستبد تصریح شده است . استعلا اصلی است که برخی از مورخین از جمله برتراند راسل بعنوان محرك تاریخ بدان معتقدند . چیرگی، تفوق، تکبر و ستم از عناصر دیگر اصل استعلا میباشد لذا از چنین سیاستی چنان جامعه‌ای و چنان انسانی را باید متوقع بود . طبعاً وقتی برتری جویی و تفوق طلبی و استکبار در حکومتی بود ضعف و زبونی، بی‌ارادگی، پست و حقیر شدن حیات و معیشت انگلی پیدا کردن، مذذب و مشکوک شدن، از راه گوش فکر کردن، جز با زور راه نرفتن، ترس و هراس چون خوره روح ستیز و تهاجم را خوردن، بحالت انقیاد افتادن و بسیاری صفت‌های مذموم دیگر که در سیمای انسان یهودی هجرت کرده از مضر متمرکز است .



اصل دوم سیاست فرعونى اصل زور است. تاریخ قرآن بالصراحه مبتنى بودن اینگونه حکومت‌ها را بر زور روشن می‌سازد خواه در لافه عدم تمکین فرعون و اشرافیت حاکم بر مصر به استدلال و منطق محکم موسائى باشد. چه تشبث آنها به قتل و آدمکشی چه زبان تهدید که دست و پا قطع می‌کنیم، بدار می‌زنیم و ... که از زبان آنها، روحیات آنها را میتوان شناخت و طبعاً عدم آزادی رأی و عقیده را در اجتماع تهست زدن افترا بستن، متهم نمودن از رویه‌های دیگر حکومت‌های جابرانه است نکته‌ای که قابل ذکر است اینکه بسیاری از نظریه‌های تاریخی قرآن خواه اجتماعی باشد، خواه اقتصادی و یا سیاسی و غیره، فقط بعنوان اصول و پدیده‌های محدود و منحصر به يك دوره تاریخی و یا يك خانواده و سلسله معروف و بنام تاریخ نیست بلکه تمامی قوانین، قوانین همیشگی و دائم و قابل اطلاق در دوره‌های دیگر تاریخ بوده اصول اجتماعی اقتصادی و سیاسی آن عمومیت دارد. مخصوصاً با توجه به اینکه فرعون يك فرد خاص نیست و فرعون بمعنی شاه یا سلطان است این واژه عام بدین لحاظ انتخاب شده تا نشان دهد اصول مترتب بر نظام‌های جابر تاریخ و صفات و خصیلت‌های حاکم بر مستبدان و مستکبران مشابه و یکسان است یعنی طبیعت استبداد، طبیعت اقتصاد استثماری، طبیعت تفوق طلبی، برتری جوئی، برتری نژاد، انحصار طلبی و فزون خواهی مولد اینچنین دولت‌سردان با چنان طبایع و روحیاتی خواهد شد. تکرار منم گوئی‌های فرعون «قال فرعون» نشان از حکومت فردی، اراده حاکم فرد بر جامعه، عدم دموکراسی، شخصیت پرستی از یکسو و استضعاف خلق از سوی دیگر میباشد.

#### ابعاد تاریخ در سوره یوسف :

نباید تصور کرد که شیوه و سبک تاریخی قرآن در بکارگیری علوم تاریخی برای تحقق اهداف تاریخ صرفاً منحصر به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی و فرعون است. حقیقت این است که ابعاد قصص بسیار فراتر است از آنچه که در داستان مذکور اشاره رفت چه ما به جنبه‌های مختلف دیگر تاریخ که وارد مرز هنر، صنعت،

جهان‌بینی، تیپ‌شناسی، قشرشناسی، مردم‌شناسی، طبقات اجتماعی و بسیاری علوم دیگر اجتماعی، انسان وابسته و پیوسته با تاریخ را چون در اثر دیگری اشاره کرده‌ایم<sup>۵۳</sup> چشم پوشیدیم و گر نه بحق میتوان گفت که از مجموعه‌های تاریخی و قصص با آئمه عمق و ابعاد جز قبیسی را در این نوشته برنگرفته بضاعت مزجات آورده‌ایم. تاریخ حضرت یوسف که همانند تواریخ سنتی یکجا نقل شده دارای پوشش‌های مختلف علمی است که با تاریخ ضرورتاً همراه و همگامند.

آیات ۴۷-۴۸-۵۵ جنبه اقتصادی دارد.

آیات ۵۶ جنبه سیاسی دارد. آیات ۸-۱۰-۱۶-۱۸-۱۹-۲۰-۲۳-۳۱-

۳۲ جنبه فرهنگ طبقاتی دارد.

آیات ۸-۲۳-۳۲ زبان‌شناسی را مورد نظر دارد.

آیات ۲۳-۵۶-۸۳ اخلاقی.

آیات ۸-۱۴-۱۰۰ محیط جغرافیایی و ارزشهای ناشی از معیشت صحراگردان

را ناظر است.

و آیات ۱۰-۱۲-۱۶-۱۹-۲۰-۲۵-۲۸-۵۳-۸۳ عنایت به انسان‌شناسی و

روانشناسی.

و هم‌چنین آیات دیگری در باره هجرت، جهان‌بینی، عقیده ارزش و ایدئولوژی،

قشرشناسی در خلال سرگذشت حضرت یوسف آمده و تاریخ را به‌غناپی که در هیچ

مکتب تاریخی دیگری مشاهده نمی‌شود رسانده است. و یا در قصص انبیاء دیگر چون

سوره انبیاء، سبأ، کهف، هود تاریخ وارد حوزه هنر، صنایع و معادن و تمام جلوه

گاههای دیگر تمدن اعم از زیورآلات و تزئینات و سدسازی و کشتی‌سازی و هنر

معماری و دریانوردی و حجاری و مجسمه‌سازی و ساختن ظروف و صنایع نظامی چون

زره و سلاح‌سازی شده دامنه تاریخ را بعنوان علمی شگفت‌انگیز و گسترده که هیچ

ی از آن بی نیاز نیست وسعت بخشیده است . چه بقول مؤلف کتاب «الحركة»  
بیخ عند الامام علی (ع)»

«زندگی بشر در همه زمانها و مکانها و نزد همه انسانها در اصول باهم مشترک  
و ماده سازنده آن هم یکی است و همین است که انسانها جواب مشکلات امروز  
ن را از لابلای تاریخ گذشته خود می جویند . چه تاریخ گذشته مملو از تجارب  
است» .<sup>۵۴</sup>

### تکامل و ترقی تاریخ :

#### الف : روش گذر از حال به تاریخ و بازگشت به حال :

شرح این عنوان اینست که تاریخ در قرآن حتی در حدیك سخن بی مسؤلیت نیست  
گر کلامی، عبارتی، نظریه و اصلی را بیهوده یا برای رضایت خاطر یاران، صرف خیره یا  
آمدنها و همه مقوله های دیگری که معمولاً تواریخ بدان می پردازند طرح نمی نماید  
در هر گفتار تاریخی هدفی دارد که درباره هدفداری تاریخ در خاتمه این فصل مفصل تر  
خواهد شد . اینجا میخواهیم بگوئیم که تاریخ قرآن در تاریخ نمی ماند و در  
گذشته دفن نمی گردد و گرایش به عقب ندارد . بلکه تعالی و تکامل آنرا در  
راز میتوان یافت که همواره از حال به گذشته می رود و در گذشته به انتخاب  
های مورد نیاز خود پرداخته، گذشته را پشت سر نهاده دوباره به حال برمی گردد.  
ریا در هیچ مقوله تاریخی در قرآن نمی یابیم که به گذشته عنایت داشته یا اینکه  
زمان بخصوص محدود و محصور شده باشد بلکه دینامیسم تاریخی همواره  
و جهش خود را بسوی آینده میزان کرده بُرد تاریخ از بُرد زمان بلندتر  
لانی تراست . کشش تاریخ به پیش است و تاریخ هرگز دست خالی از گذشته باز

۵۴ - محمد مهدی شمس الدین، الحركة التاریخ عند الامام علی (ع) . ص ۳۱ . چاپ بنیاد

نمی‌گردد و همواره برای هر نسل تازه حرف تازه دارد و بدین لحاظ است که تاریخ قرآن پیری و کهنولت نمی‌پذیرد و همواره طراوت خویش را با نوآوریها و ارمغانهای جدید حفظ نموده تاریخی جاودان ساخته است و جاودان بودن تاریخ در قرآن بواسطه طرح و کشف نظریات و قوانین جاودانه تاریخ است. گرچه بعضی موارد در یک سرگذشت در بخش‌های آغازین نظریه‌ها و نتیجه‌ها صرفاً به تاریخ برمی‌گردد اما در بخش‌های نهائی تر قانون و نظریه هرگز به تاریخ بر نمی‌گردد بلکه فراگیر و همیشگی است.

### تکرار تاریخ:

در مطلع این سخن بطور گذرا باین سؤال پاسخ می‌دهیم که آیا تاریخ تکرار می‌شود؟ و نظریه قرآن راجع به تکرار تاریخ چیست؟

«اگر مراد ما از تکرار تاریخ این باشد که تاریخ با همه جزئیات و کلیات و وقایع تکرار می‌شود. تاریخ گذشته، در زمان حال یا آینده تکرار نخواهد شد. چه وقایع و حوادث، اشیاء مجردی که بصورت منقطع و بدون ارتباط با بشر رخ دهد نیست. اما اگر مراد ما از تکرار تاریخ این باشد که این تکرار و برگشت نوع حرکت تاریخی و جلوه‌ها و نمودهای کلی و آثار نفسانی و اجتماعی آن در صحنه اجتماع باشد مسلماً در این مفهوم تاریخ تکرار می‌شود. یعنی اگر در زمان حال همان اسباب و علل که در بافت اجتماعی و روابط انسانی در گذشته دخیل بوده موجود باشد مسلماً همان نوع حرکت را خواهیم داشت چه انسان در هر زمان همان انسان است.»<sup>۵۵</sup>

نظریه فوق نظریه مؤلف کتاب: «حرکة التاریخ عند الامام علی» در باب تکرار تاریخ بود اما نظریه قرآن را در این مورد چنین میتوان تفسیر کرد:

آنچه که برداشت من است از تکرار تاریخ اینست که تاریخ چون همراه با انسان



است و از او صادر می‌گردد پس آنچه که از انسان صادر می‌گردد، بگونه صدور آنچه از حیوانات و اشیاء که اسیر غرایز یا جبر مکانیسم ماده‌اند نیست چون انسان موجودی مختار، آزاد و انتخاب‌گر است. پس تکرار تاریخ نه باین معنی است که عیناً همان حادثه‌ای که در قرون گذشته اتفاق افتاده بدون کمترین کم و کاست اتفاق می‌افتد لیکن میتوان گفت در آنچه که انسانها باهم اشتراك دارند و با توجه به ثبوت سنت‌ها میتوان به تکرار تاریخ اعتقاد پیدا کرد. اگر بگوئیم پیس نمایش تاریخ ثابت است و بازیگران آن متفاوت تکامل تاریخ را در نظر نگرفته‌ایم اما اگر تکامل تاریخ را هم به آن اضافه کنیم. فطرت ثابت انسانها و امیال و روحیات ثابت را نیز (چه خوب و چه بد) منظور داریم میتوانیم بگوئیم در تاریخ تکرارهای مشابه فراوان می‌توان یافت و صحنه‌های همانند بسیاری می‌توان دید آنچه که برداشت بنده از قرآن است این است که در تاریخ پیامبران و در تحلیل تمدنها بسیاری مسائل مشابه می‌توان کشف نمود. دست‌کم بهمان اندازه که انبیاء سخنان، نظریه‌ها، قوانین و اصول کلی مشابه دارند بهمان اندازه تاریخ و حوادث قابل تکرار وجود دارد. و بهمان اندازه که اقوام و تمدنهای اهل یا ناهل در قرآن دارای ضعف‌ها، قوتها، انحراف‌ها، نقصانها، ترفندها، تاکتیکها، رویه‌ها، صلاح‌ها و فسادهای مشابه می‌باشند تاریخ قابل تکرار است. همه قوانینی که تمدنها با آن بوجود آمده و نابود می‌شوند نشانه تکرار تاریخ در قرآن است. با اندازه مشابهت قوانینی که انبیاء برای هدایت اقوام آورده‌اند با در نظر گرفتن جنبه‌های تکوینی، حکایت‌گر تکرار تاریخ است. عبرت در تاریخ قرآن که گذر از گذشته بسوی آینده است یا نتیجه‌گیری‌هایی که از تاریخ برای نسل‌های بعد و بعدتر می‌شود. استمداد از تاریخ و اصرار قرآن در دانستن دانش تاریخ نشانه تکرار تاریخ است.

سنت‌های خداوند «سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلاً»<sup>۶۷</sup>

«سنت خداست که در همه ادوار گذشته برقرار بوده و بدانکه سنت خدا هرگز

مبدل نخواهد گشت» و به رخ کشیدن آن برای تمامی ملل و اقوام نشانه تکرار تاریخ است. اینکه هریامبر که می آید سرگذشت قوم گذشته را تذکار و انداز قوم خویش قرار می دهد مانند :

«و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ... متذکر باشید و فراموش نکنید که شما را پس از هلاک قوم عاد خدا جانشین اقوام سلف نمود»

«و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم بدانها گفت ... ای مردم متذکر باشید و فراموش نکنید که خدا شما را پس از هلاک قوم نوح جانشین آن گروه کرد ...»<sup>۵۷</sup> اثباتگر تکرار تاریخ است .

اینکه تاریخ قرآن دارای تئوری است (سرگذشت آدم و زوجه اش (زن و مرد)) و مصداقهای آن به عظمت همه رویدادهای آینده تاریخ و اصول مترتب بر این حکایت اصول کلی تاریخ را بر ملا ساخته نشانگر تکرار تاریخ است \*

اینکه همواره اشرافیت (ملاء) در مقابل همه انبیاء قد علم کرده و همه مترفین بدین همه انبیاء کافر بوده اند اینکه همواره قارون و فرعون و هامان در کنار هسند و تأثیر و تأثرات و عملکردها و شیوه های آنان یکی است و مهم تر از همه اینکه بسیاری از اینها سببند یعنی قارون و فرعون و هامان سببند پس همه آنها نشانه تکرار تاریخ است .

اینکه جوامع زیر سلطه استبداد فراعنه انسان مونتازی با برچسب فرعون و قیصری، خواجه ای، راجه ای شاهنشاهی، امپراطوری می سازد نشانه تکرار تاریخ است.

۵۷- اعراف ۷۲-۷۳-۶۵-۶۹

\* بنظر می رسد حصر داستان آدم و شیطان در قرآن به فقط مردی بنام آدم و زنی بنام حوی و دشمن آنها شیطان درست نباشد. در این سرگذشت بخوبی فلسفه کلی تاریخ بشر و آدمیت و ضد آدمیت و دشمن همه آدمیان به کل آنگه بیان ذکر شده است. یعنی داستان دربرگیرنده مسائل همه انسانهاست نه فقط معدودی از آنها .

پس تاریخ بعنوان تاریخ تکرار می‌شود همانند فصول . اما، نه مانند افتادن يك سبب از درخت یا رویش يك دانه .

### روش در سوره اعراف :

با آوردن نظریه‌هایی از «ریکرت Rickert» و «سن سیمون Saint-Simon» در مقدمه تکامل تاریخ و روش گذر از حال به تاریخ و بازگشت را در سوره اعراف بررسی می‌نمایم :

ریکرت می‌گوید : «پیش فرض تاریخ باید این باشد که هر رویدادی نتیجه ضروری رویدادهای قبلی است لذا باید بنابر رابطه علیت به مطالعه تاریخ پرداخت»<sup>۵۸</sup>  
سن سیمون : «تاریخ از تکامل روح انسانی متشکل است و ترقی آن از سرچشمه تلاش فرزندان سیراب می‌شود»<sup>۵۹</sup>

اینکه در قرآن تاریخ ناظر بر آینده است یعنی زبان تاریخ با آیندگان سخن می‌گوید و تاریخ از آن خود نیست بلکه از آن همه هست همه‌ای که در يك زمان نیستند بلکه در زمانهایی که بلحاظ تفکر، فنون، تمدن و فرهنگ کمال بیشتری نسبت به هم دارند نشان می‌دهد که در تاریخ قرآن اندیشه ترقی را می‌توان یافت یا بعبارت دیگر تاریخ يك روند تکاملی و سیر متعالی دارد . این تعالی فقط باین واسطه نیست که قرآن از جوامع ساده با قوانین ساده شروع می‌کند و به جوامع پیچیده‌تر پیش می‌رود و از اقوام با مسائل ساده و جوامع تک‌محوری مانند قوم مدین با فساد اقتصادی، قوم لوط با فساد جنسی، قوم عاد با فساد اجتماعی و قوم هود با فساد اعتقادی و ... شروع و به جوامع پیچیده فراغت مصر و جامعه روم و ایران که محورهای متنوع و قوانین گوناگون پیچیده دارند پیش می‌رود و سیری موزون از ساده به پیچیده و از يك بعدی

۵۸- ژولین فرونت . نظریه‌های علوم انسانی . ص ۱۰۲ .

۵۹- سیدنی پولارد . اندیشه ترقی تاریخ و جامعه . ص ۱۱۱ .

به چند بعدی را دنبال می کند بلکه ترقی تاریخ باین مفهوم که تاریخ لایه های عمیق تر خود را با عمیق شدن فکر در زمان و نسبت به گسترش تمدنها در زمان و مکان عرضه می دارد .

آینده نگری تاریخ نشانه ترقی هرتاریخ از جمله تاریخ در قرآن است . سوره اعراف از زمان پیامبر شروع می کند (سه آیه اول) و با مقدمه ای درباره علل و عواملی علیّی سقوط تمدنها ادامه میدهد و مسائل کلی دیگری را طرح می نماید (تا آیه ۱۰) پس از آن به تئوری تاریخ (سرگذشت آدم) می پردازد .

از تئوری تاریخ که در آیه ۲۶ تمام می شود در آیه ۲۷ با مخاطب قراردادن همه انسانها .

«یا بنی آدم ... ای فرزندان آدم مبدا شیطان شمارا فریب دهد چنانکه پدر و مادر شمارا از جنت بیرون کرد جامه عزلت از تن آنان بر کند و قبایح آنان را در نظرشان پدید آورد ...»

«از تئوری تاریخ نتیجه می گیرد با مخاطب قراردادن پیامبر (آیه ۲۸) «بگو ای پیامبر پروردگار من شمارا به عدل و درستی امر کرده ...»

تاریخ مردم عصر زمان پیامبر را مخاطب قرار می دهد و تاریخ به حال نسبت به پیامبر (ص) و گذشته نسبت به زمان ما بر می گردد اما باز در آیه ۳۰ با مخاطب قراردادن همه فرزندان آدم دقیقاً آنچه را که به پیامبر و مسلمین عصر او تذکر می دهد همان را برای آیندگان تذکر داده تاریخ رویه نوین خویش را به همه آیندگان می نمایاند این سبک که نتیجه گیری از همان تئوری و کلیت تاریخ است با مخاطب قراردادن پیامبر «قل» «بگو» و «یا بنی آدم» «ای فرزندان آدم» (آیات ۳۳-۳۵) زمان به زمان نظریات خویش را منعکس می سازد . در آیات بعد تا ۵۸ که تاریخ شروع می شود موضوعات مختلفی مطرح می گردد که مخاطب مشخصی ندارد یعنی زمان منحصر و محدود به دورانی نیست بلکه همه مخاطبند .

از آیه ۵۸ بر حسب توالی و ترتیب زمان تاریخ انبیاء از نوح شروع می شود و تا



آیه ۱۵۶ استمرار دارد اما در خلال تاریخ نیز گاه نتیجه گیری‌هایی که متعلق و محدود به تاریخ نیست آمده است. مثلاً پس از سرگذشت اقوام نوح، عاد، ثمود، مدین، لوط تاریخ به نتیجه گیری‌هایی می‌پردازد که دوسویه است. یک نگرش به تواریخ مذکور دارد و نگرش دیگر کلیتی است برای همگان و مخاطب قراردادن پیامبر «آیه ۱۰۱» «تلك القرى نقض عليك من انبائها» «اینست شهرهاییکه ما بر تو اخبار اهلس را بیان کردیم ...» تاریخ در گذشته بسوی حال خود را می‌کشاند تا اینکه دوباره تاریخ به سرگذشت موسی می‌پردازد و نهایتاً در آیه ۱۵۶ بخش اول تاریخ موسی و فرعون پایان می‌یابد.

و با «قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعاً ...» «ای پیامبر به خلق بگو که من بدون استثناء بر همه شما جنس بشر رسولم ...» تاریخ با گذار از خویش به سوی آینده ارمغان‌هایی بدست می‌دهد که جاودانه است.

و مهم اینکه آنچه را که از تاریخ اخذ می‌کند با مجموعه قوانین و فرامین دیگر کامل کرده حصر زمان را چه بلحاظ واقعه و حادثه، چه بلحاظ نتیجه می‌شکند هم قوانین از نوح تا موسی سیر تکوینی و تکاملی دارد یعنی ترقی تاریخ را در هر دوره نسبت به دوره دیگر (عصر موسی نسبت به اعصار و تمدن‌های قبل) ملاحظه می‌کنیم. بعد از نتیجه گیری از بخش اول حدیث بنی اسرائیل، بخش دوم سرگذشت شروع می‌شود و به آیه ۱۷۱ که قرآن بار دیگر پیامبر اسلام را مخاطب قرار می‌دهد تاریخ کلاً تمام می‌شود.

تا چندین آیه بعد از تاریخ نتیجه گیری‌های ناشی از تاریخ است:

«واینچنین ما آیات خود را تفصیل می‌دهیم»

«ای پیامبر بخوان بر این مردم (بر قوم یهود) حکایت آنکس را (بلعم یا عورا)

که ما آیات خود را باو عطا کردیم ...»

«بخوان بر ایشان قصص را شاید تفکر کنند»<sup>۶</sup>

ترقی تاریخ را از زمان موسی نسبت به پیامبر اسلام با بدست آوردن قوانین و تعالیم جامعتر حس می‌کنیم. ودست‌چین کردن اصول، تعالیم، سنت‌ها و قوانین همیشگی را از تاریخ برای آیندگان بعنوان ترقی دائمی و زنده و جاودانگی تاریخ قرآن درک می‌نمائیم.

«نیچه که در سرآغاز بحث از سود و زیان تاریخ، این کلام را تصدیق می‌کند. می‌گوید: اگر تاریخ مورد حاجت هست برای کمک به زندگی و عمل است»<sup>۶۱</sup>

آنچه که در اکثریت سوره‌های تاریخی قرآن بالاخص سوره‌های آخرین قابل توجه است همپای تاریخ بازندگی است یعنی بین گذشته و حال و آینده یا نسل تاریخی، نسل فعلی و نسلی که خواهد آمد هرگز افتراقی وجود ندارد انگار همه انسانها مسائل مشابه فراوان در زندگی دارند. قدرت اتصال تاریخ قرآن سه قطب زمانی را یعنی گذشته، حال، آینده - که متأسفانه در بسیاری از تواریخ منفصل است - نشانه‌ای از دیگر ویژگیهای تاریخ قرآن است. اما شگفتی تاریخ قرآن در همین خلاصه نمی‌شود بلکه اتصال تاریخ به بعد چهارم زمانی یعنی زندگی پس از مرگ است یعنی گذشته، حال، آینده و حیات پس از مرگ که بدون تردید بزرگترین جهان بینی تاریخی را به انسان مسلح به تاریخ عرضه می‌دارد. یعنی حیات در تاریخ قرآن منقطع نیست و انسان در صحنه حیات در هر عصری که زندگی کند در تاریخ قرآن تنها و غریبه نیست لذا این پیوند چهار قطب زمانی از یوچی گرائی‌های فلسفی و عبث انگاریهای مکتبی محفوظ داشته به حیات بشری فلسفه و معنای بسیار عمیقی عرضه می‌کند که هیچ انسان فکوری بنام انسان از آن بی‌نیاز نیست که بی‌نیاز نبودن نه بخاطر معاد و بهشت، بلکه بخاطر امید و امید نه بخاطر امید که بخاطر زندگی مطمئن. تقریباً کمتر سوره تاریخی در قرآن را می‌یابیم که این چهار فاصله زمانی را بهم ملحق نکرده باشد که من باب مثال:

۶۱- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، ص ۱۳.

## سوره صافات :

بحث درباره هستی و خلقت انسان آغاز می شود (تا آیه ۱۹)  
 بحث در حیات پس از مرگ و کیفیات آن (تا آیه ۷۲)  
 مباحث تاریخی (تا آیه ۱۴۹)  
 عصر پیامبر و تمامی اعصار آینده (تا آیه ۱۸۲)

## سوره ص :

سخن با مردم زمان حال و مردم زمان پیامبر (تا آیه ۱۲)  
 مباحث تاریخی (تا آیه ۴۸)  
 حیات پس از مرگ با وصف و شرح بهشت و جهنم (تا آیه ۶۴)

## سوره مؤمن :

بازگشت به زمان پیامبر و دوره های بعد (تا آیه ۸۸)  
 شروع کردن با مخاطب قراردادن مردم زمان پیامبر و زمانهای بعد (تا آیه ۲۳)  
 مباحث تاریخی (تا آیه ۴۶)

## الذاریات :

بازگشت تاریخ به حال با قید و بدون قید زمان (تا آیه ۸۶)  
 مخاطب قراردادن همگان (تا آیه ۱۳)  
 حیات پس از مرگ (تا آیه ۱۷)  
 مباحث تاریخی (تا آیه ۴۷)

بازگشت به زمان پیامبر و زمانهای بعد (تا آیه ۶۱)  
 باین وصف به پاسخ سؤالی که همواره مطرح می گردد می رسیم که جهت تاریخ  
 قرآن به کجاست ؟

یعنی تاریخ به حال جهت می‌دهد یا جهت در اختیار زمان حال است؟ باید گفت جواب سؤال بالا نه مثبت است نه منفی یعنی همانند سؤال اصالت فرد و اصالت جمع است که کدامیک اصلند. اینجا نیز باید گفت هیچکدام و هر دو. از نظر تاریخ قرآن تاریخ در محدوده تاریخ بودنش اصالت دارد اما اگر آنرا از حال جدا کنیم اصالت و جهت خویش را از دست می‌دهد. تاریخ به حال جهت می‌دهد اما حال نیز تاریخ‌ساز است و حال بصورت خنثی و «پسیویته Passivité» دینامیسم *Dynamisme* تاریخ آینده را موجب نمی‌شود بلکه تاریخ قرآن تاریخ محرك تاریخ است.<sup>۶۲</sup> یعنی برخلاف آنچه که تاین بی در باره تاریخ می‌گوید که: «تاریخ را اقلیت آفریننده می‌سازد و اکثریت مهمل و مقلد یعنی پرولترهای داخلی را در وطن و پرولترهای بیرونی را در خارج زیر تأثیر چیره‌گر خود قرار می‌دهد»<sup>۶۳</sup>

چون تاریخ در قرآن تخمه پرور و پرداز نیست و به ابرمرد و سوپرمن قائل نیست و تاریخ همه قهرمان است پس مهمل پرور نیست و نیز چون تاریخ برای تفاخر و غرور کاذب نیست. انسان را به صحنه میخواند و اصلاً طرح تاریخ برای حرکت بسوی آینده است و مهم‌تر از همه چون قرآن اصل تصادف و عبث بودن هستی و تاریخ را رد می‌کند و قائل به سنت‌های لایتغیر است پس جهت تاریخ و جهت حال و آینده یکی است و این سه و اگر زندگی و حیات پس از مرگ را نیز بیفزائیم این چهار چون هدف واحد دارند پس دارای جهت واحدند در سوره‌های نهائی تاریخی قرآن مانند نازعات، بروج، فجر تاریخ تلگرافی آمده (نازعات ۱۰ آیه بروج ۱ آیه فجر ۸ آیه) تاریخ اصلاً صورت و شکل وصفی و تحلیلی ندارد تاریخ بصورت يك حلقه زنجیر در روند مسائل و مباحث دیگر جا گرفته است زمان به سرعت از روی تاریخ می‌گذرد، سکان تاریخ شتابان جلو را می‌شکافد گذشته و حال و آینده یکی شده يك مجموعه

۶۲- مراجعه به کتاب تاریخ در قرآن بحث تاریخ محرك تاریخ تالیف نگارنده.

۶۳- سیدنی پولارد. اندیشه ترقی. ص ۱۸۴.



واحد را تشکیل می‌دهد و طبعاً همگی دارای يك جهت که اتصال این جهات به حیات پس از مرگ هم یکپارچگی و هم هدفداری تاریخ را حکایتگر است.

درسوره‌های آخری دیگر قرآن نیز وضع بدین منوال است تاریخ بدون شرح و بسط و تحلیل است یعنی تاریخ برای خودش نیست مثلاً درسوره صافات چندین تمدن یعنی تمدن قوم نوح، عاد، ثمود، مصر، ایکه، لوط فقط در دو آیه (۱۳ و ۱۲) قطار شده است و تاریخ حالت انذار و تذکار و تجدید خاطره دارد. بدون شك کیفیات و ابعاد مذکور را که در این فصل و فصول قبل بر شمر دیم در کمتر تاریخی میتوان نمونه جست. در سمینار مفصل دانشمندان عرب در شرح و تحلیل سوره یوسف نشان میدهد که حتی در کتب مذهبی امثال تورات نیز تاریخ به هیچ وجه همانند قرآن نیست.

دکتر عبدالواحد وافی در فرق بین قصص در قرآن و تورات می‌گوید: «قصص در تورات مطلقاً وضعی غیر از قرآن دارد و در بسیاری موارد در آن تناقض، غفلت، دروغ، خطا در حساب و ارقام مشاهده می‌شود. بعد مؤلف این تناقضات و خطاها را در پنج مورد (ص ۶۳ تا ۸۰) کتاب می‌آورد و تمام مدارك لازم را از خود تورات و تلمود سند می‌دهد و با قرآن مقایسه می‌نماید مؤلف اثبات می‌کند که در واقع تاریخ تورات انحصاراً تاریخ یهود است و منحصر کردن تاریخ بیک قوم و همه چیز حتی خلقت در حول این قوم: «تاریخ در اسفار یهود تاریخ عالم است از روز پیدایش و از خلق آسمانها و زمین و خلق آدم و حواء. تاریخ آنها در بهشت و هبوط آنها و بعد قصه طوفان نوح سه پسر نوح «سام، حام، یافث» بعد بحث تفصیلی در نسل سام و بنی اسرائیل که به سام متصل می‌شوند. تاریخ ابراهیم، اسحاق، یعقوب، بنی اسرائیل. تاریخ بنی اسرائیل بسیار مفصل و شرح زندگانی آنان در مصر، صحرای سینا، استقرار در ارض مقدس، بعد اوضاع سیاسی، حقوقی، مذهبی پادشاهان بنی اسرائیل و احبار و ربانیین یهودی و نیز پیامبرانی که برای یهود آمده‌اند و ماجرای یهود و پیامبرانشان با ملت‌های دیگر و ماجرای ملت یهود با ملت‌های دیگر و برخوردها و اتفاقات دیگر

یهود با سایر اقوام»<sup>۶۴</sup> که تاریخ دراستخدام قومیت را نشانگر است .  
ابن حزم قصص تورات را به نقد کشیده می گوید : «درسفر از اسفار تلمود بنام  
«سفر توما» دشمنان یهود را چنین توصیف کرده است: از بینی تا پیشانی آنها پنجهزار  
ذراع می باشد .

درسفر «سادر تاشیم» آمده است درسر پادشاهشان تاجی است که پنجهزارقنطار  
وزن دارد واز طلاست ودر انگشتش انگشتی است که خورشید و ستارگان از آن  
نور می گیرند اسم این پادشاه «صفدلفون» است<sup>۶۵</sup> . اصل دیگری که هم بعنوان  
«روش گذر از حال به گذشته و بازگشت به آن» وهم بعنوان ترقی و تکامل تاریخ  
می توان ذکر کرد تکامل قهرمان در تاریخ است . انبیاء به چند لحاظ در مسیر تکاملند  
اول اینکه سیر نبوت سیری تکوینی و تکاملی است . اگر بطور قاطع نتوانیم بگوئیم  
که هر پیامبر نسبت به پیامبر قبل در مرحله بالاتری (بلحاظ مکتب و شخصیت) قرار  
دارد مطمئناً به سیر صعودی و نمودار روبه صعود تکامل در خط نبوت می توان یقین  
کرد . یعنی با پیشرفت تفکر بشریت در طول تاریخ پیامبران بامکاتب کاملتری که  
بتواند پاسخگوی نیازهای مبتلا به انسان باشد مبعوث می شده اند .

دوم اینکه تاریخ هر پیامبر از بدایت تا نهایت دارای سیری تکوینی و روبه  
تکامل و ترقی است .

سوم اینکه هر پیامبر بلحاظ مراتب معنوی و فکری و قدرت و غنای اراده و  
شخصیت پس از گذراندن امتحانات و ابتلائات سیری روبه تکامل را می گذرانده است .  
دوران صحراگردی تمامی پیامبران خانواده اسماعیل در کسوت چوپانی که خود  
نوعی کارآموزی، تمرین و هجرت است همراه مهاجرتهای دیگر، زمینه سازها و  
تمرینات برای خودسازی، شدت روبه تزیاید نیایش، رهایی، هجرت از من خویش واز

۶۴- الدكتور علی عبدالواحد وافی - مؤثر تفسیر سورة یوسف ص ۸۱ تا ۶۱ .

۶۵- ابن خرم . الفصل فی الملل و الاهواء النحل . ص ۱۳۳ .

تعلقات وابسته به آن، مثلاً حضرت یوسف باشناخت و جهان بینی در حد اشرافیت قبیلگی نمی تواند حکومت مصر را منحول ساخته دولت مذهبی در آنجا بوجود آورد طبعاً باید به آن سرزمین هجرت نماید و با شناختی عمیق و از درون اشرافیت مصر را بشناسد تا بتواند آنرا دگرگون سازد و بهمین دلیل است که پس از به چاه افکنده شدن بوسیله برادران یکسره سراز خانه عزیز مصر درمی آورد که این يك امر تصادفی نیست بلکه تذکری است برای همه پویندگان طریقت یوسفی که در جنگهای فرهنگی و فکری پیش از هر چیز شناخت عمیق فرهنگ و ایدئولوژی دشمن ضرورت دارد.

حکایت حضرت موسی، به آب افتادن و سراز خانه فرعون در آوردن و مدتی را در بطن جاهلیت گذراندن برای اینست که تا عالی رنم ظاهر قدر قدرت و غلط انداز و ترسانک سلطنت از درون تهی بودن و آسیب پذیری دشمن را نه بصورت تئوری که از راه لمس بشناسد تا مؤمن گردد و یقین پیدا کند که اشرافیت تا چه حد ضعیف است لذا بطور مکانیکی حرکت انبیاء بعنوان قهرمانان تاریخ ساز و تاریخی که بوسیله آنان ساخته می شود تکاملی و تکوینی و در پیوند با ترقی و تعالی همیشگی است. بدون شك تاریخی که انبیاء می سازند بلاحاظ ترقی هرگز با تاریخ قهرمانان قابل مقایسه نیست و تکامل و اوج شخصیت و تفکر در قهرمانان نیز هرگز مانند پیامبران نیست و اگر بتوانیم لفظ صیرورة و شدن را برای قهرمانان بکار ببریم و حرکت آنان را از مقوله حرکت های انقلابی و تحولی رقم بزیم هرگز صیرورة در این هوصف همانند یکدیگر نیست که اگر از دهها دلیل (به جهت اختصار) صرف نظر کنیم دلیل بن بست جهان بینی قهرمان درمن خویش و حرکت در مدار و محور خویش را نمی توان نادیده گرفت که پیامبران در جایی که قهرمانان تمام می کنند تا بی نهایت خدا راه برای رفتن بیشتر، اوج برای کمال بیشتر دارند. یعنی قهرمانان در محدود و انبیاء در مطلق سیر و سلوک دارند و حرکت های خودخواهانه و همراه با غرور و نازش و اشتلم قهرمانان بهنگام رسیدن به قله قهرمانی با حرکت های متواضعانه همراه با خشیت پیامبران در همان اوج و مقام نشانه فاصله شخصیت این دو صنف از یکدیگر است.



آنانی که در طرح مذهب و شخصیت‌ها در مذهب و تاریخ آن راه ایدالیسم را پیش گرفتند یا راه را بر هر گونه نقد و تحلیل علمی بستند با نفی علیت، اندیشه، عقل در دیدگاه‌های تاریخی و اجتماعی مذهب برای نفی کلی مذهب بوسیله علم راه را آگشودند. تفکر هگل و فیخته همانند تفکر بسیاری از مذهب‌پوئی است که با طرح مذهب بعنوان پدیده‌ای منفک از زندگی و با متعلق ساختن مذهب از انسان به خدا و خارج کردن آن از اجتماع، طبیعت و هستی و تفسیر تکامل. تاریخ و نهضت پیامبران به مشیت بی‌چون و چرای خداوند، بدست خویش بزرگترین خدمت را به لاء مذهب‌پسوده جاده را برای گشودن سنگ‌های دین بوسیله علم و غلبه این بر آن تسطیح نمودند از انواع نظریه‌های غیر مذهبی این تفکر به نمونه‌های زیر می‌توان اشاره نمود.

«هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) و فیخته (۱۷۶۳-۱۸۱۴) درباره اندیشه ترقی از ایدالیسم مشابهی پیروی می‌کنند و مانند لسنینگ بیشتر به ترقی فکر توجه دارند برای هر دو پدیده ترقی تابع قوانینی است مقدر و کاری به اراده انسان‌ها ندارد. این عقیده آنها که روح انسان‌ها چه بخواهند و چه نخواهند در یک سیر کمال یا بنده نهاده شده است کاملاً در خلاف جهت نظر روشنفکران انگلیسی، فرانسوی است چون برای روشنفکران انگلیسی فرانسوی خداوند و پدیده ترقی با هم سازگار نیستند و حیات یکی مستلزم مرگ دیگری است»<sup>۶۶</sup>

البته تفکر هگلی مانند تفکر کلیسا و مذهب نه اینکه به ترقی و تکامل معتقد نیست بلکه اعتقاد به ترقی و تکامل و مبارزه دارد منتهی در عالم مجرد از زندگی و حیات وجدای از تاریخ و اجتماع، فلسفه تکاملی و مبارزاتی که در آسمان بود و علم آنرا به زمین آورد: «تاریخ فکری هگل در نظر اول کاملاً پویا جلوه می‌کند به نظر او تاریخ با گام‌های بلند به پیش می‌تازد و در ضمن پیشتازی جنبه مثبت آن با ارواح بزرگ دیگری که در جهت مخالف آن خودنمایی می‌کنند می‌ستیزد و همین ستیز است



که با ظهور مرحله‌ای والاتر که خود آغاز و لازمه تغییر دیگری است توجیه می‌گردد»<sup>۶۷</sup> و بدیهی است همین تفکر صد درصد ایده‌آلی دور از دسترس انسان و علم و ماده منجر به فلسفه‌های افراطی شد که مارکس پیشوای آن بود که نباید انعکاس تفکر صد درصد مادی یهودیت را در تفکر مارکس یهودی که بقول بنیامین فریدمان استرو مرد خای یهودیان است.<sup>۶۸</sup> مولف از قول برنارد لازار نویسنده یهودی نقل می‌کند: «مارکس صاحب فکر درخشان و عمیق تلمودی غرق در مذهب مادی عسقی و عریق غربی . کسیکه رؤیای بهشت زمینی را برای کفر به بهشت بعد از مرگ گسترش داد» مارکس می‌گفت: «تاریخ کلیه جوامع گذشته تاریخ مبارزات طبقاتی آنان است و این طبقات اجتماعی حاصل مناسبات اقتصادی عصر خویش است»<sup>۶۹</sup>

در آراء متفکرین بسیاری تاریخ را علمی همراه و همپای ترقی می‌بایم که با طرح بعضی از آراء و نظریات آنان به وجهه دیگری از وجهه‌های ترقی تاریخ در قرآن می‌پردازیم: بقول ژولین فروند «هر موضوع علوم انسانی حتی زمانی که از دیدگاه خاص مورخ مطالعه نمی‌شود تاریخی است و دلیل تاریخی بودن آن این است که در حال شدن است به این معنی که علوم انسانی نیز خود تاریخی هستند از این جهت لاینقطع همراه با رشد روح و عمل انسانی گسترش می‌یابند»<sup>۷۰</sup>

سیدنی پولارد: «... بنفهوم عمیق‌تر تاریخ عبارتست از فعالیت سریع عوامل ترقی است که توسط خداوند مقرر شده است و وظیفه انسان است که بکوشد تا هوش خود را هر چه بیشتر با مقدرات آسمانی منطبق سازد»<sup>۷۱</sup>

۶۷- سیدنی پولارد، اندیشه ترقی ص ۱۰۱.

۶۸- بنیامین فریدمان، دنیس فاهی، من یحکم واشنگتن و موسکو ص ۱۶۵. چاپ

دارالنفائس بیروت بیانیه که ونیست فصل اول ضمیمه چهارم و:

F. Engels Anti-Duhring tard. E. Bottigelle p. 57.

۶۹- به نقل از مارکس و مارکسیم آندره پی‌یتر ترجمه شجاع‌الدین ضیائی ص ۳۵.

۷۰- ژولین فروند - آراء و نظریه‌های علوم انسانی ص ۷۷.

۷۱- سیدنی پولارد اندیشه ترقی . ص ۱۱۲.

مرتضی مطهری: تکامل تاریخی یا تکامل اجتماعی یعنی سیر جدیدی از تکامل که در این مسیر جدید طبیعت به آن شکل دخالت ندارد این تکامل تکامل اکتسابی است یعنی تکاملی است که انسان با دست خود آنرا کسب کرده است و دوره به دوره آنرا از طریق تعلیم و تعلم منتقل کرده است نه از طریق وراثت»<sup>۷۲</sup>

بولینگ بروک: «تاریخ راستین جهانی (برخلاف تاریخ جهانی بوسوئه که اسم بی‌مسئالی بود و فقط در قلمرو مسیحیت محدود می‌شد) می‌توانست برای تصویر کردن تکامل تاریخی فرد انسانی بکار رود»<sup>۷۳</sup>

مکنب تاریخی آلمان: «تاریخ طی مراحل پیش می‌رود در هر مرحله‌ای ویژگی‌های خاص خود را دارد و همه خصوصیات جامعه از جمله مناسبات اقتصادی را تعیین می‌کند و هر مرحله بطور اجتناب‌ناپذیر راه پیدایش مرحله بعدی را هموار می‌سازد... اصالت این نظام فکری در این نیست که تاریخ بشر را بصورت صعود اجتناب‌ناپذیر و یکسویه انسانی در موجودیت اجتماعی نمایش دهد بلکه در این است که بطور مفصل هم مناسبات اقتصادی و هم مناسبات قانونی و منطق سیاسی و اجتماعی سیستم‌های پیشین را بررسی می‌کند»<sup>۷۴</sup>

تکوین و تکامل تاریخ را که دال بر تکاملی بودن تاریخ قرآن است بنحو ملموس مشاهده می‌نمائیم در تاریخ قرآن این فقط جوامع نیستند که در حال گسترشند و یکی نسبت به دیگری دارای پدیده‌های جدیدتر است و بر اساس پدیده‌های جدیدتر ایدئولوژی، دین و پیامبر جدیدتر می‌طلبد و پس از پیشرفت نهایی در یک عصر پیامبری اولوالعزم ظهور می‌کند که مکتبی دینی جدید را در محدوده‌ای وسیع‌تر که بتواند تمامی نیازهای فکری، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی آن عصر را که تکوین یافته یک مقطع زمانی است پاسخگو باشد ارائه می‌دهد که سیری نردبانی را در مذهب

۷۲- مرتضی مطهری - تکامل اجتماعی انسان. ص ۱۰.

۷۳ و ۷۴- سیدتی بولارد، اندیشه ترقی. ص ۳۳۳-۱۴۳.

شان می دهد اما قضیه بدین ختم نمی گردد بلکه بلحاظ قوانین چه در روند طولی و چه در ابعاد و وجوه های مختلف نسبت به مراحل پیش در مرتبه بالاتر و کامل تری قرار دارد. اما صرف نظر از این جنبه يك بعد تکامل دیگری را در تاریخ قرآن مشاهده می نماییم و آن جهان شمولی تاریخ قرآن است. یعنی تاریخ به جغرافیای خاصی متعلق نیست و نه به ملت، نژاد و قوم و قبیله معینی که اگر اندکی با تاریخ و مورخین امروز جهان که نه تنها علم خود را در خدمت استعمار و استثمار ملت ها قرار داده. نقش ز دوران را نه در جنگ شمشیر که در جنگ فکر و فرهنگ در دوره نئوکلینا لیسیم بازی می کنند که اصولاً باین نگرش به انسان و جهان و همه پدیده ها و حوادث می نگرند بقدری در این وادی بی رحمی و نامردی اسب دو اندند که فریاد خودشان از دست خودشان بر آمد و معدود متفکران منصفی چون اسپینگلر چنین فریاد بر آوردند که:

من به جای اینکه به آن خط باریک و تاریک تاریخ که تنها برای کوران خوشایند است نظر بدوزم به انبوه حقایق می نگرم، به کثرت شورانگیز فرهنگهای نیرومند می نگرم که با قدرتی ازلی از خاک و وطن جوانه می زند و در سراسر دوران حیات خود دلبسته آن می مانند، هر فرسنگ ماده ای جداگانه و انسانی جداگانه دارد»<sup>۷۵</sup>

تاریخ قرآن در انحصار خداوند است گرچه خداوند نسبت به تاریخی که بدست انسانها در جهت صلاح بشریت ساخته شود متعهد و ذمه دار دفاع و نصراست و نه تنها پیامبران را که بقول مولوی:

در پناه لطف حق باید گریخت	کو هزاران لطف بر ارواح ریخت
نوح و موسی را نه دریا یار شد؟	نه بر اعداشان بکین قهار شد؟
آتش ابراهیم را نی قلعه بود؟	تا بر آورد از دل نسرود دود؟
کوه یحیی را نه سوی خویش راند؟	قاصدانش را بزخم سنگ راند؟
گفت ای یحیی بیا در من گریز	تا پناهت باشم از شمشیر تیز. <sup>۷۶</sup>

۷۵- سیدنی پولارد. اندیشه ترقی. ص ۱۷۸.

۷۶- دفتر اول - ۱۸۳۹.

بلکه نسبت به تمامی تاریخ و تاریخ‌سازان اصلاحگر این قید و تعهد را که ناشی از علیت و عمل و نتیجه حتمی بکار گرفتن قوانین و اصول مسلمی است خداوند ضامن است .

تاریخ قرآن در انحصار انبیاء نیست در انحصار يك ملت یا نژاد خاص نیست بلکه تاریخ انسان است و ما بارها در تاریخ قرآن به عباراتی چون «وجعلنا آية للعالمین»<sup>۷۷</sup> یا «تلك الامثال نضربها للناس»<sup>۷۸</sup> بعنوان پیام تاریخی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد که قصص قرآن حتی در انحصار جغرافیای اعتقادی نیز نیست . در حالیکه می‌بینیم متأسفانه تاریخ‌نویسان غرب حتی انسان غربی را مدل برای کل انسان گرفتند .

هشدارهای مکرر قصص در بکارگیری عقل و اندیشه و علم و خرد در کار تاریخ یا تأکید بر بکار گرفتن تنها روش مقبول در علوم انسانی و بالخصوص تاریخ یعنی روش «نظر» و «کیف» که روش حضور و آرمایش و تجربه است دال بر تکامل تاریخی و بینش روبه‌رشد و تاریخ محرك رشد است .

از دلایل دیگر اندیشه ترقی قصص در قرآن اصلاحگری و تصحیح فکر انسانی با نفی اسطوره و افسانه از یکسو و اصلاح تاریخ که منتج به برداشت و باور غلط ملت‌هایی چون بنی‌اسرائیل شده است یعنی با تصحیح تاریخ راه رشد را از غمی سوا نموده خبر حق را که ماده اصلی رشد است عرضه می‌دارد چه هیچ‌چیز باندازه آگاهی درست از گذشته نمی‌تواند ترقی آینده را متضمن باشد .

یکی دیگر از نشانه‌های تکامل تاریخی قرآن اینکه قصص قرآن هرگز در اسارت توالی یا اشکال، فرمولوژی علم‌انساب، که معمولاً بسیاری از تواریخ در اسارت آنند نیست که تاریخ بیشتر شباهت بیک قصه و سرگذشت تمام عیار داشته محتوی فدای شکل و روح فدای کالبد شده باشد قصص قرآن روح بسیار بزرگتر از جسم آنست و در حقیقت جسم برای حمل آن روح بزرگ است و همین اشاره اهل عقل را

۷۷- عنکبوت - ۱۵۰

۷۸- عنکبوت - ۸۳



بس تا قصص قرآن را از ابتدال قصه (که مع الاسف بدست قصه‌نویسان مسلمان به این ورطه کشانده شده) مبری سازد.

قصص چون هدفی بالاتر از شکل و شمایل و قصه‌سرایی دارد در بسیاری از سوره‌های تاریخی اصلاً رعایت توالی و شکل داستان نمی‌شود. مثلاً در سوره عنکبوت بدون ذکرى از سرگذشت قوم نوح تاریخ از لوط شروع می‌شود و سرگذشت قوم مدین که همیشه قبل از قوم لوط تشریح می‌شد بعد از آن می‌آید و بعد عاد و ثمود و فرعون در سوره یونس پس از بررسی تاریخ قوم نوح بدون اشاره به اقوام دیگر به تاریخ بنی اسرائیل و فرعون پرداخته می‌شود.

در سوره طه از اول بدون هیچ ذکرى از اقوام دیگر تاریخ فراغنه، بنی اسرائیل و موسی را تحلیل و آخر هم بجای نتیجه‌گیری تئوری تاریخ یعنی سرگذشت آدم و شیطان می‌آید. وانگار آنچه را که از سرگذشت قارون و فرعون و بنی اسرائیل مستفاد می‌گردد همیشگی و به‌همه تاریخ قابل اطلاق می‌داند.

در سوره زخرف فقط سرگذشت موسی و ابراهیم شرح داده شده است و انگار تاریخ نه فقط مطابقت مباحث غیرتاریخی را با تاریخ انتخاب می‌کند در مورد «پرسناژ Personage» نیز به انتخاب می‌پردازد با اینوصف بخوبی درک می‌شود که در قصص قرآن اصالت به چیزهایی داده می‌شود که در عرف توجه چندانی بدان نیست یعنی کمال تاریخ برخلاف معمول که مثلاً اکثر نویسندگان تاریخ صدر اسلام از دیرباز تاکنون عیناً همان روند را با همان قالب و فرم همچون لانه مسدس زنبور عسل يك شکل و همانند می‌آورند یعنی هم در ظاهر و هم در کیفیت تاریخ به اصل تقلید از یکدیگر هم‌چنان وفادار و متعهد می‌مانند و آنانی که نابغه‌ترند؟! یا گوشه ابرو و خال و خط تاریخ را بزك کرده آرایش می‌دهند چنانکه بندرت نشانی از نقد و بررسی یا تعلیل و تحلیل، مقایسه و سنجش و بکارگرفتن علم و اندیشه و عقل و خرد را می‌توان یافت این است که تاریخ فقط به مردم اطلاعات می‌دهد و هرگز ارشاد نمی‌کند و متأسفانه بقدری تاریخ به کالبد و لش حوادث پرداخته که تحلیل و نتیجه‌گیری و هدایت‌گری از

ذمه تاریخ برداشته شده غیر تاریخی شده است و عسلاً تاریخ (بالاخص تاریخ اسلام) نقش خویش را بعنوان علم منجی و مصلح از کف داده است.

درسورهایی که در فوق ذکر شد نه تنها توالی تاریخ نیست بلکه تاریخ برعکس تاریخ سنتی که هر بار و در هر تکرار حجمش اضافه می شود از حجم آن کم و خلاصه تر می گردد یعنی روند از تفصیل به تلخیص است. مثلاً درسوره عنکبوت از نوح فقط ۲ آیه و از ابراهیم نیز ۲ آیه آمده است. سرگذشت پیامبران دیگر نیز هم چنین خلاصه است و کلاً تاریخ در تکرارهای بعد خلاصه تر است و در سوره های آخری بسیار فشرده مثلاً درسوره فجر (۸۹) عادتاً در سه آیه تمسود در یک آیه فرعونیان در سه آیه. درسوره بروج فرعون و تمسود در یک آیه. درسوره نازعات (۷۹) تاریخ موسی و فرعون در ۱۰ آیه و ... درسوره ق هفت تمدن «نوح» «اصحاب الرس» «تمسود» «عاد» «فرعون» «لوط» «ایکه» در سه آیه. یعنی تاریخ بلحاظ شکل و خبر و ظاهر روبه نزول اما بلحاظ معانی و مباحث و کیفیات روبه گسترش است درسوره های آخر کمتر قوانین و سنتها به خود تاریخ برمی گردد بلکه کاملاً عمومی و همگانی و همیشگی است. درسوره های آخری کمتر مستمع تاریخ مردم همان زمان هستند بلکه زبان تاریخ بسیار بلندتر و رساترست و هم چنانکه قبلاً ذکر شد درسوره های آخری تاریخ بعنوان تاریخ استقلال خویش را از دست داده در جوف قوانین و حجتها و سنتها در آمده است. لذا تاریخ بعنوان حجت می آید نه بعنوان حکایت و معمولاً در این آیات فشرده تاریخی تاریخ میوه و ثمره خود را اگر تلخ است اگر شیرین بدست می دهد. کلیاتی بود از شیوه برخورد قرآن با قصص انبیاء و تاریخ اقوام سلف و سبک تبیین و نگارش آن که امید است پی گیری و پژوهش محققان کار ناقص ما را کامل نماید.

«وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب»